

مقاله



تشکل‌ها و ایجاد تعهد:

تحوّل نهادهای حاکم بر انتخاب عمومی
در انگلستان قرن هفدهم

نوشته: داگلاس سی. نورث

بری آر. وینگاست

ترجمه: اصلان قودجانی

مقدمه

نقطه عزیمت توسعه کجاست؟

نقطه عزیمت توسعه در حکومت است یا در جامعه؟ از بالاست یا از پایین؟

مطالعات اقتصاددانان نهادگرا می‌گویند، بر خلاف تصور ما ایرانیان، توسعه از بالا، نیاز به سرمایه‌گذاری توسط حکومت ندارد بلکه با «تعهد و تقید حاکمان نسبت به حقوق و قوانین»، آغاز می‌شود. تعهد حاکمان به قانون، هم رفتارهای حاکمان را ضابطه‌مند و پیش‌بینی‌پذیر می‌کند و هم رفتارهای شهروندان را مقید و باثبات و بنابراین پیش‌بینی‌پذیر می‌کند و این هر دو موجب ثبات در فرآیندها و بسترهای اقتصادی و اجتماعی می‌شود و آنگاه است که افق‌های اقتصادی، مطمئن و امید بخش می‌شود. و این اصلی‌ترین پیش‌شرط انباشت سرمایه در هر کشور است. در چنین شرایطی است که سرمایه‌گذاری - های بلندمدت از سوی بخش خصوصی آغاز می‌شود و چنین می‌شود که جامعه به صورت درونی و خودانگیخته مسیر توسعه را می‌کوبد و پیش می‌رود.

اما متأسفانه تعهد حاکمان به قانون به یک تصادف تاریخی می‌ماند که نیازمند بختیاری ملی است؛ و ابر و باد و مه و خورشید و فلک باید در کار شوند تا این تصادف تاریخی رخ دهد. و گرنه کدام حاکمی حاضر می‌شود بدون اجبار و فشار، رفتار خود را در قید قانون درآورد و به حقوق و قوانین ملتزم بماند؟

اما توسعه از پایین، با تحولات عمیق فرهنگی در الگوهای رفتاری مردم شروع می‌شود. یعنی مردم باید برخی از ویژگی‌های رفتاری را (مثل تعهد به قانون، مشارکت، دگرپذیری، رواداری، عقلانیت و ...) که برای توسعه، شرط لازم محسوب می‌شود، بیاموزند و تمرین کنند. و این مسیر نیز متأسفانه به یک مُحال تاریخی می‌ماند که اگر هم شدنی باشد بسیار کُند است و نیازمند گذر زمانی بلند و کسب تجربه‌های پرهزینه تاریخی برای یک جامعه است.

برای توسعه از بالا، یا حاکمان این «تقیّد به قوانین» را از کودکی و در فرآیند تربیت خود می‌آموزند و به عنوان یک عادت و الگوی رفتاری با خود به بزرگسالی می‌برند و اگر

حاکم شدند نیز این عادت رفتاری را همچنان دنبال می‌کنند؛ یا جامعه باید نهادهای اجتماعی قدرت‌مندی را خلق کند و به کار گیرد تا بتواند حاکمان را کنترل و آنها را به قوانین رسمی یا تعهدات غیررسمی مرسوم متعهد کند.

اما مشکل اینجاست که مردمان جامعه‌ای که خودشان در کودکی، روحیه تمکین به قانون و دگرپذیری و رواداری را نیاموخته‌اند، در بزرگسالی اگر حاکم شوند، فاقد این روحیه‌اند و بنابراین «تقیّد به قانون» نخواهند داشت، و اگر شهروند معمولی باشند نیز ناتوان از مشارکت مستمر عقلانی برای ایجاد تشکّل‌ها و نهادهایی خواهند بود که قدرت حکومت را مهار کند و آن را به اجرای حقوق و قوانین متعهد نگاه دارد؟

پس خواه برای داشتن حاکمان مقید به قانون، و خواه برای داشتن شهروندان توانا برای مشارکت در ساختن نهادهای کنترل‌کننده‌ی قدرت، باید از کودکی شروع کنیم و توانمندی‌های توسعه‌آفرین را در کودکان امروز که شهروندان و حاکمان فردا هستند متمکن سازیم. و این کودکی کجاست و کجا شکل می‌گیرد؟ یا در خانواده‌ای است که خودش فاقد توانایی‌هایی است که انتظار داریم به کودکش منتقل کند یا در مدرسه‌ای است که تحت نظارت حاکمانی است که انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در پرورش انسان‌های توانمند ندارند؛ آنان معمولاً پرورش شهروندان مطیع را بر پرورش شهروندان توانمند ترجیح می‌دهند. در رژیم‌های اقتدارگرا، هدف نظام آموزشی پرورش «شهروندان توانمند و آزاد» نیست بلکه پرورش «شهروندان متخصص ولی مطیع و متعهد» است. اما این چرخه معیوب باید یک جایی شکسته شود.

پس دو راه داریم: یا مسئله توسعه را به گذر زمان و به تاریخ واگذار کنیم تا با تحولاتی کند و تدریجی، الگوهای فرهنگی و رفتاری مردم تغییر کند که این گزینه مخاطرات فراوانی دارد و ممکن است پیش از آنکه یک ملت به بلوغ لازم برای افتادن بر روی ریل توسعه برسد در یک اشتباه تاریخی (مثل جنگ، انقلاب، شورش، و ...) خود را نابود کند. یا اینکه اگر بخواهیم سرنوشت خود را به دست تصادفات تاریخی نسپاریم، چاره‌ای نیست که از نقطه عزیمت «تمکین و تعهد حکومت به حقوق و قوانین» شروع کنیم. اما چگونه؟

باید راهی باشد. هر ملتی باید راه منحصر به فرد خودش را بیابد. ملت انگلستان آن گونه که در این مقاله می‌خوانید این راه را یافت، ما نیز باید راه و روش خودمان را کشف کنیم. مقاله «تشکل‌ها و تعهد» نوشته داگلاس نورث (برنده جایزه نوبل اقتصادی ۱۹۹۳) یکی از مقالات کلیدی و شسته رفته‌ای است که تجربه شکل‌گیری چنین تحولی را در تاریخ یکی از کشورهای توسعه‌یافته امروزی (انگلستان) مرور می‌کند. این مقاله، نمونه منحصر بفردی از یک تحلیل نهادی را برای تبیین شکل‌گیری یک ساختار سیاسی توسعه‌گرا در یک حکومت دیکتاتوری ارائه می‌کند. به گمان من، این مقاله چارچوب تحلیلی قدرتمندی را در اختیار ما نیز قرار می‌دهد تا تحولات یک قرن پس از انقلاب مشروطیت ایران را از این دریچه تحلیل کنیم.

وقتی این مقاله را می‌خوانیم درمی‌یابیم که فقدان دانش اجتماعی کافی و فقدان نگاه نهادی و تاریخی در تمام سیاستمداران و انقلابیان یکصد و ده سال اخیر ایران (پس از مشروطیت) چه خسارتی به کشور ما زده است و چقدر توسعه ما را به تعویق انداخته است.

من این معرفی را با این امید به پایان می‌برم که یکی از دانشجویان تحصیلات تکمیلی علاقه‌مند به مباحث توسعه، در هر یک از رشته‌های علوم اقتصادی، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، انگیزه پیدا کند که «تبیین مسئله توسعه در ایران پس از مشروطیت» را با استفاده از روش تحلیلی این مقاله، به عنوان موضوع پایان‌نامه تحصیلی خود انتخاب کند.

در این جا لازم است از آقای اصلان قودجانی، پژوهشگر ارجمند «پیش‌فکر توسعه» که ترجمه‌ای پاکیزه را از این مقاله به انجام رسانده‌اند و نیز از سایر همکاران «پیش‌فکر توسعه» که نسخه ویراسته و آراسته‌ای را جهت انتشار آماده کرده‌اند سپاسگزاری کنم.

این مقاله را با دقت و حوصله دو یا سه بار بخوانید. و خواندن آن را به همه علاقه‌مندان به توسعه ایران نیز توصیه کنید.

مجموعه ترجمه‌های توسعه (۲)

عنوان فارسی مقاله: تشکّل‌ها و ایجاد تعهد ...

عنوان انگلیسی مقاله: Constitutions and Commitment ...

نویسندگان مقاله: داگلاس سی. نورث و بری آر. وینگاست

منبع: The Journal of Economic History, 1989

مترجم مقاله: اصلان قودجانی

ویراستار: عباد تیموری

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۹۷

ناشر: پویش فکری توسعه (انتشار دیجیتال)

شماره مسلسل: ۹۷-۷

<http://www.pooyeshfekri.com> Email: pooyeshfekri@gmail.com

انتشار همه یا بخشی از این متن در سایر رسانه‌ها با ذکر منبع (پویش فکری توسعه)

بلامانع است.

تشکل‌ها و ایجاد تعهد: تحوّل نهادهای حاکم بر انتخاب عمومی در انگلستان قرن هفدهم^۱

در این مقاله، تحول ترتیبات قانونی در انگلستان قرن هفدهم پس از انقلاب شکوهمند^۲ سال ۱۶۸۸ بررسی می‌شود. بحث ما بیشتر به رابطه بین نهادها و رفتار حکومت معطوف بوده و تحول نهادها را بر اساس اهداف انقلابی‌های پیروز - یعنی صیانت از حقوق مالکیت، حفاظت از ثروت ایشان و حذف حکومت مصادره‌گر - تفسیر می‌کنیم. دلیل خواهیم آورد که نهادهای جدید، موجب پایبندی کامل حکومت به رعایت حقوق مالکیت شدند. طبق شواهد در بازارهای سرمایه، توفیق این نهادها بسیار چشمگیر بود.

این مقاله به آن دسته از عوامل سیاسی مربوط است که شالوده رشد اقتصادی و شکل-گیری بازارها را تشکیل می‌دهند و علاوه بر قواعد حاکم بر مبادله اقتصادی، نهادهای حاکم بر چگونگی تضمین اجرای این قواعد و چگونگی تغییر این قواعد را شامل می‌شوند. یکی از عوامل خطیر سیاسی، میزان تعهد^۳ یا تقید رژیم یا فرمانروا به این قواعد است. قواعدی که فرمانروا بتواند به راحتی در آنها تجدیدنظر کند، با قواعدی دقیقاً یکسان که

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

"Constitutions and Commitment: The Evolution of Institutions Governing Public Choice in Seventeenth-Century England", by Douglass C. North and Barry R. Weingast; *the Journal of Economic History*, Vol. XLIX, No. 4(Dec 1989), The Economic History Association.

با سپاس و ارادت ویژه خدمت استاد ارجمند، آقای دکتر احمد میدری که این مقاله را برای ترجمه معرفی کرده و پس از ترجمه نیز آرای سازنده خود را ارائه کردند. بیش از ۱۲ سال از آن روزها گذشته است. ابتدا قرار بود مقاله در فلان روزنامه به چاپ برسد ولی عمر آن روزنامه نپایید و قبل از چاپ مقاله، توقیف شد

- مترجم.

2. Glorious Revolution
3. sovereign

امکان تجدیدنظر در آنها وجود ندارد، در عمل از زمین تا آسمان فرق دارند. هر قدر امکان تغییر قواعد به دست فرمانروا و به نفع او بیشتر باشد، درآمدهای مورد انتظار برای سرمایه‌گذاری و نیز انگیزه‌های سرمایه‌گذاری کمتر خواهند بود. اگر قرار باشد که رشد اقتصادی به تحقق بیبوند، فرمانروا نباید صرفاً به تأسیس مجموعه‌ای از حقوق بپردازد بلکه باید نسبت به آن حقوق، تعهدی در خور اعتماد نیز از خود نشان دهد.

حاکم می‌تواند از دو راه چنین تعهدی را برقرار کند. اول از راه برپایی رویه‌ای^۱ برای «رفتار مسئولانه»^۲ که آشکارا پایبند به مجموعه قواعدی باشد که خود او مدام آنها را به اجرا در می‌آورد، دوم با مقید بودن به اطاعت از مجموعه قواعدی که اجازه آزادی عمل^۳ برای نقض تعهدات را از وی سلب کند. حالت اول به ندرت رخ می‌دهد زیرا بیش از هر چیز، فشارها و تنش‌های دایم ناشی از الزامات مالی، بالاخره حاکمان را به «رفتار غیرمسئولانه» و نقض قول و قرارها سوق می‌دهد. اما حالت دوم همان است که درباره آن بحث خواهیم کرد.

تلاش می‌کنیم تحول نهادهای سیاسی در انگلستان قرن هفدهم را با تمرکز بر نهادهای زیربنایی حکومت منتخب پس از انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ - به عبارتی مجلسی با قدرتی چشمگیر به موازات قدرت پادشاه و یک نظام قضایی مستقل از پادشاه - تبیین کنیم. نیازهای مالی باعث شدند که در اوایل قرن هفدهم، حکومت «خودکامه» تا حد زیادی تحقق پیدا کند، یعنی از طریق بازتعریف حقوق به نفع فرمانروا به مصادره اموال بپردازد. چنین وضعیتی در نهایت به جنگ داخلی ختم شد. به دنبال آن در بازگشت^۴ سلطنت در سال ۱۶۶۰، چند تلاش ناموفق نیز از طریق نهادهای دیگر رخ داد. شکست این تلاش‌ها منجر به انقلاب شکوهمند در سال ۱۶۶۸ و تغییر زیربنایی در طراحی نهادهای مالی و حکومتی شد.

-
1. precedent
 2. responsible behavior
 3. leeway
 4. restoration

برای توضیح تغییراتی که پس از انقلاب شکوهمند رخ داد، در ابتدا به توصیف مشکلی می‌پردازیم که طراحان نهادهای جدید به دنبال برطرف کردن آن بودند: نظارت و مهار قدرت مستبدانه و مصادره‌گرانه پادشاه.^۱ سپس نشان می‌دهیم که با توجه به ابزارها، انگیزه‌ها و رفتار پادشاه در آن قرن، تحولات نهادی آن دوران موجب تغییر انگیزه‌های دست‌اندرکاران حکومتی به شکلی شد که مورد نظر فاتحان انقلاب بود. این تغییرات نمایانگر تلاش بارزی بود که حکومت برای به رسمیت شناختن تعهدات خود انجام می‌داد. در این میان، محدودیت‌های صریحی که بر سر راه اعمال قدرت یک‌جانبه پادشاه برای تغییر شرایط قول و قرارهایش وضع شد نقش بسزایی داشت، زیرا پادشاه پس از انقلاب شکوهمند ملزم شد برای تغییر قول و قرارهایش، موافقت مجلس بریتانیا را جلب کند. چون اعضای مجلس از صاحبان ثروت بودند، تقویت جایگاه مجلس، قدرت پادشاه برای عدول از پیمان‌هایش را به شدت تضعیف کرد. علاوه بر این، ساختار نهادی تحولات پس از سال‌های ۱۶۸۸ به گونه‌ای نبود که وسوسه تعویض پادشاه از سوی مجلس و به دنبال آن، ارتکاب همان رفتارهای «غیرمسئولانه» را در مجلس ایجاد کند. از این‌رو تحولات مزبور موجب بهبود چشمگیر در تأمین حقوق خصوصی شدند.

برای ارائه شواهدی که مؤید فرضیه ما باشد، به بررسی تغییرات چشمگیری خواهیم پرداخت که در این دوره در بازارهای سرمایه رخ داد. استیوارتها پس از سپری شدن اولین سال‌های سلطنت خود دیگر قادر نبودند منابع مالی خود را از راه‌های نظام‌یافته تأمین کنند. در دهه دوم قرن هفدهم و به خاطر فشارهای فزاینده مالی، دربار دست به دامان رشته‌ای از «وام‌های اجباری» شد که نشان می‌داد دربار دیگر قادر نیست با نرخ‌های بهره‌ای که مطلوب می‌داند، به تأمین اعتبار بپردازد. اما پس از انقلاب شکوهمند، حکومت علاوه بر آنکه قادر به پرداخت بدهی‌هایش شد، به اعتباراتی غیرمنتظره نیز

۱. توضیحات ما در مورد وقایع قبل از انقلاب شکوهمند (۱۶۰۳ تا ۱۶۸۸) فقط بیان اوصاف این دوره بوده و در حکم ساختن الگو یا تبیین این دوران نیست. علاوه بر این، چون تاریخ انگلستان بیشتر به مشکلات پیش روی فاتحان (اعضای حزب ویگ یعنی حزب اصلاح‌طلب قرون ۱۸ و ۱۹) معطوف شده است، به ناچار بخش‌های بارزی از تاریخ «ویگ» را نیز بررسی خواهیم کرد.

دست پیدا کرد. استقراض حکومت فقط در مدت ۹ سال (از ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۷) به اندازه‌ای فراتر از تصور افزایش یافت. این افزایش ناگهانی تمایل قرض‌دهندگان برای تأمین اعتبار مخارج حکومت را باید نشانه‌ای از رشد چشمگیر باور به تعهد حکومت در پابندی به پیمان‌هایش دانست. شواهد نشان می‌دهند که این انتظارات در آن دوره شکل گرفته و چنین الگویی در سراسر قرن بعد نیز ادامه یافت.

چون ما بر تحول و تأثیرگذاری نهادهای سیاسی تمرکز می‌کنیم، به ناچار از تحلیل اوضاع اقتصادی و مذهبی که گاهی سرچشمه اصلی اقدامات و سیاست‌های مورد نظرمان بوده است، صرف‌نظر می‌کنیم. در واقع هیچ شرح حالی از قرن هفدهم کامل نیست، مگر بازارهای رو به رشد و سازمان‌های در حال تحول - که با انبساط اقتصادی و همچنین تنش‌های مداوم مذهبی، به ویژه بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها همراه بود- را نیز توصیف کند. در تحقیقی کامل‌تر که اصلاً در مجال این مقاله نمی‌گنجد؛ تلاش خواهیم کرد تغییر هزینه‌های فرصت فعالان اقتصادی و نیز مذهبی را به هنگام درگیر شدن در اوضاع سیاسی مورد بحث، شرح دهیم. چنانچه قبلاً گفته شد، لازم است باز هم تأکید کنیم که مضمون عمده مورد نظر ما همان بخش اصلی از کل فرآیندی است که از طریق آن چارچوب نهادی در انگلستان متحول شد. اعتقاد داریم در اوضاعی که نظام اقتصادی انگلستان در حال گسترش و بازارهای آن در حال رشد بودند، محدودیت‌هایی که در زیر تشریح می‌کنیم باید برطرف می‌شدند تا توسعه اقتصادی بتواند کماکان ادامه پیدا کند.

این مقاله به این ترتیب تنظیم شده است: بخش اول به طرح اهمیت نهادهای سیاسی و تشکیلاتی و ارتباط آنها با بخش‌های بعدی اختصاص دارد. بخش‌های دوم و سوم، داستان آن دوران بوده، به ترتیب به انگلستان در دوره خاندان استیوارت و تحول نهادهای جدید و دستیابی به حقوق مورد نظر پس از انقلاب شکوهمند مربوط است. بخش چهارم دربرگیرنده بخش اصلی تحلیل‌هاست و نشان می‌دهد که چرا این نهادها تعهد حکومت برای پابندی به قول و قرارهایش را معتبر ساختند. بخش‌های پنجم و ششم شامل شواهدی از بازارهای سرمایه‌ای عمومی و خصوصی است.

۱. نقش نهادهای سیاسی و قانون اساسی

مهار کردن قدرت زورگویانهٔ حکومت در خدمت اهداف اجتماعی، همواره یکی از تنگناهای مهم در طول تاریخ بوده است. نقش خطیر قانون اساسی و سایر نهادهای سیاسی، وضع کردن محدودیت‌هایی برای حکومت یا فرمانرواست. این نهادها تا آن اندازه تعیین‌کننده هستند که «قواعد و مقرراتی که حکومت وضع می‌کند، به نفع گروه کوچکی از نورچشمی‌ها بوده و در نتیجه دورنمای خوشی برای رشد بلندمدت مهیا نمی‌کند» یا «قوانین و مقررات وضع شده توسط حکومت، زمینه‌ساز رشد بلندمدت هستند». ساده‌تر بگوییم که عملکرد موفق اقتصادی در بلندمدت، مستلزم وجود انگیزه‌های مناسب در میان فعالان اقتصادی و همچنین بین عوامل سیاسی است.

حال که حکومت در زورگویی دارای مزیت نسبی است، چه چیزی می‌تواند آن را از کاربرد خشونت به منظور مصادرهٔ کل مازاد اقتصادی باز دارد؟^۱ واضح است که استفاده از قدرت به شکل مستبدانه یا تبعیض‌آمیز همیشه هم به نفع حاکم نیست و حکومت می‌تواند همواره با توسل به قول و قرار با موکلان که تا حدی امنیت ایشان را تضمین می‌کند، درآمد خود را افزایش دهد. با این حال، چنین واقعیتی به تنهایی برای تضمین رفتار باثبات از طرف حاکم کافی نیست.

در نوشته‌های مربوط به هزینه‌های مبادله و نهادها تأکید می‌شود که اگرچه طرف‌های مبادله می‌توانند انگیزه‌هایی نیرومند برای انجام مذاکره داشته باشند، انگیزه‌های ایشان پس از وقوع^۲، همیشه موافق با ماندن بر سر قول و قرارهایشان نیست: پایبند ماندن به تعهدات، همیشه یک معضل بالقوه است. علاوه بر این، در نوشته‌های مزبور اشاره می‌شود

۱. در اواخر قرون وسطی و اوایل دوران تجدد، اگر حاکمان در زورگویی از مزیت نسبی برخوردار نبودند، خیلی زود از حکومت ساقط می‌شدند. مراجعه کنید به:

William McNeil, *Pursuit of Power* (Chicago, 1983), Douglass North, *Structure and Change in Economic History* (New York, 1981); and Gordon Tullock, *Autocracy* (Dordrecht, 1987).

2. after the fact

که وقتی درباره مشکلات پس از وقوع^۱، پیش‌بینی‌های قبل از وقوع^۲ انجام بگیرد، طرف‌های معامله برای تغییردادن انگیزه‌ها تلاش کرده، به طراحی آن دسته از نهادها یا تشکیلات می‌پردازند که پایبندی به تعهدات را به واسطه مذاکرات پس از وقوع تشویق کند. اولیور ویلیامسون می‌گوید:

مبادلاتی که در معرض فرصت‌طلبی‌های پس از وقوع هستند، در صورتی سودآور خواهند بود که اقدامات مناسب بتواند پیش از وقوع، طراحی شود. طرف عاقل {در چانه‌زنی} کسی است که به جای پاسخگویی متقابل به فرصت‌طلبی دیگران، در پی رد و بدل کردن «تعهدات معتبر» باشد. انگیزه‌ها و یا ساختارهای حاکمیتی مافوق را که سازمان‌دهنده مبادلات هستند، می‌توان مجدداً سازماندهی کرد.^۳

اگر نهادها به دقت انتخاب شوند به گونه‌ای که با مشکلات انگیزشی پیش‌بینی‌شده، تناسب داشته باشند، در دسرهای پایبندی به تعهدات را می‌توان کاهش داد یا رفع کرد. در چنین شرایطی بیشتر احتمال دارد که طرف‌های مبادله به مذاکرات پیچیده روی آورده و آن را ادامه دهند تا مانع سوءاستفاده حکومت از قدرت سیاسی شوند. اگر تشکیلات یا نهاد خاصی بخواهد چنین نقشی را به خوبی ایفا کند باید برخاسته از مقتضیات چانه‌زنی بین حکومت و موکلان باشد به نحوی که شروط آن به دقت با مشکلات بالقوه ضمانت اجرا در میان طرف‌های مبادله همخوانی داشته باشد. هر تشکیلاتی باید خودتضمین^۴ باشد یعنی طرف‌های عمده درگیر در مذاکره باید طبق آن برای پایبندی به مذاکره پس از وقوع، انگیزه داشته باشند.^۵

1. ex post

2. ex ante

3. Oliver Williamson, *Economic Institutions of Capitalism* (New York, 1985), PP.48-49.

4. self-enforcing

۵. روایت ما از مشکل مذکور، مبتنی بر «اقتصاد سازمانی جدید» است. کاربرد این رویکرد در مسائل سیاسی و به خصوص در زمینه تدارک نهادهایی به منظور ضمانت اجرای مذاکرات پس از گذشت زمان، به تازگی آغاز شده است. با این حال می‌توانید به منابع زیر رجوع کنید:

وامی را در نظر بگیرید که به فرمانروایی داده شده و او قول داده است که اصل وام را به همراه سود آن در موعد مشخصی بازگرداند. چه چیز می‌تواند مانع فرمانروا از بی‌اعتنایی به قول و قرارش و باز پس ندادن پول شود؟ مدت‌هاست که حُسن شهرت را به عنوان یک عامل مهم در تضعیف انگیزه فرمانروا برای نقض تعهدات می‌شناخته‌ایم و اخیراً این رویکرد در مدل‌های دقیق نظریه بازی‌ها به شکل صوری درآورده شده است. «آینده‌نگری» موجب پابندی به توافقات جاری می‌شود تا از این طریق فرصت تأمین اعتبار در آینده، باز هم برقرار بماند. در بسیاری از بازی‌های ساده تکراری در متون نظریه بازی‌ها، انگیزه حُسن شهرت به تنهایی برای جلوگیری از نقض تعهدات، کافی در نظر گرفته شده است.

با این همه، واضح است که چنین ساز و کاری در برخی وضعیت‌ها به تنهایی نمی‌تواند مانع از نقض تعهدات شود.^۱ جرمی بالو و کنت روگاف^۲ نشان داده‌اند که در شرایط بدهی‌های فعلی در جهان سوم، تکرار بازی به‌تنهایی برای مراقبت از نقض تعهدات کفایت نمی‌کند و ترتیبات نهادی پیچیده‌تری لازم است. به همین ترتیب، جان ویچ^۳ نیز اخیراً نشان داده که حکومت‌های قرون وسطی، انگیزه‌هایی نیرومند اما غیرقطعی برای

Barry R. Weingast and William Marshall, "The Industrial Organization of Congress or why Legislatures, Like Firms, Are Not Organized as Markets", *Journal of Political Economy*, 96 (Feb, 1998), PP.132-63; and Terry Moe, "The New Economics of Organization", *American Journal of Political science*, 28(Aug, 1984), PP. 739-77.

1. Paul R. Milgram, Douglass C. North, and Barry R. Weingast, "The Role of Institution in the Revival of Trade, Part I: The Medieval Law Merchant", Mimeo, Hoover Institution, Stanford University, 1989. Jeremy Bullock and Kenneth Rogoff, "A Constant Reconstructing Model of Sovereign Debt," *Journal of Political Economy*, 97 (Feb, 1989), PP. 155-78; John M. Veitch, "Repudiations and Confiscations by the Medieval State", this Journal, 46 (Mar, 1986), PP.31-36.
2. Jeremy Bullock and Kenneth Rogoff
3. John Veitch

بناکردن حُسن شهرت خود در پابندی به تعهدات بدهی‌ها داشته و بیشتر آنها رفتاری متعهدانه از خود بروز می‌داده‌اند، اما هنگامی که منبع مالی ثانویه و معمولاً بزرگ‌تری در دسترس ایشان قرار می‌گرفته است، انکارها و بدقولی‌های بزرگی از آنها سر می‌زده است. هنگامی که بازرگانان ایتالیایی در قرن سیزدهم، مراودات خود را با ادوارد اول^۱ گسترش دادند، او دارایی‌های یهودیان را مصادره کرد و فیلیپ چهارم نیز اموال تمپلرها^۲ را در شرایطی مشابه توقیف کرد.

یکی از مقتضیات مهمی که موجب می‌شود تکرار بازی به‌تنهایی برای منع پیمان‌شکنی کافی نباشد، تغییر در ترجیحات زمانی فرمانروا یا نرخ تنزیل مورد نظر وی است. حکومت‌های اوایل دوران اروپای متحد، اغلب اوقات در جنگ به سر می‌بردند. چون این جنگ‌ها مدام پرهزینه‌تر می‌شدند، روز به روز بار مالی بیشتری بر دوش فرمانروایان گذاشته و بقای فرمانروا و رژیم را به خطر می‌انداختند. هنگامی که بقای فرمانروا به خطر می‌افتاد وی به کلی آینده را نادیده می‌گرفت و یک بار پیمان‌شکنی در زمان حال را بسیار خوشایندتر از همه فرصت‌هایی می‌دید که قرار بود در آینده وجود داشته باشد. شواهد فراوانی از نقض تعهدات به هنگام فشارهای مالی ناشی از جنگ‌های بزرگ وجود دارد.^۳

ناکافی بودن تکرار بازی و حُسن شهرت برای بازداري از خُلف وعده‌ها، نقش نهادهای سیاسی را مشخص می‌کند. اگر معضل نرخ‌های تنزیل متغیر [از سوی پادشاه یا صاحب قدرت] خیلی مهم باشد، انگیزه طراحی نهادهایی به منظور حفاظت در برابر بدقولی‌ها

1. Edward I

2. Templares

3. Joseph Schumpeter, "Fiscal Crises and Tax State", in Richard A. Musgrave and Alan T. Peacock, eds, *Classics in the theory of Public Finance* (London, 1962); John Hicks, *A theory of Economic History* (Oxford, 1969); North, *Structure and Change*, and Weth, "Repudiations and Confiscations".

البته همه اینها خواسته‌اند بگویند که فرمانروا هیچگاه به تعهداتش عمل نمی‌کند، بلکه فقط درصد بوده‌اند نشان دهند که او گاهی این‌گونه عمل نمی‌کند.

پدید می‌آید. لازم است توجه کنیم که چنین نهادهایی را نه به مثابه جایگزین حُسن-شهرت و راهبردهای تنبیهی متناظر با آن، بلکه صرفاً باید به مثابه مکمل آنها در نظر گرفت.^۱ در اوضاعی که حسن شهرت به تنهایی برای جلوگیری از خلف وعده‌ها کافی نیست، نهادهایی که به درستی انتخاب شده‌اند می‌توانند با ایجاد مانع، کارایی سازوکار حسن شهرت را بهبود ببخشند. نوشته‌های مربوط به نظریه بنگاه مملو از مثال‌هایی است درباره‌ی اینکه برای تسکین مشکل انگیزه که از طریق حسن شهرت قابل کنترل نیست، وجود ویژگی‌های نهادی خاص بنگاه ضروری است.^۲

این دیدگاه برای نهادهای سیاسی نقشی درون‌زا را در نظر می‌گیرد. محدودیت‌های اعمال شده برای رفتار پس از وقوع حکومت، موجب بهبود توانایی آن در حفظ نقش چانه‌زنی‌هایش با موکلان، مثلاً به صورت مصادره نکردن اموال ایشان می‌گردد.^۳ در ادامه بحث نشان خواهیم داد که از چنین نحوه استدلالی می‌توان برای تفسیر تحولات نهادی در زمان انقلاب شکوهمند استفاده کرد.

همچنین دیدگاه ما دلالت می‌کند که گسترش بازارهای آزاد باید با ایجاد محدودیت‌هایی مطمئن در «قدرت حکومت برای دستکاری قواعد اقتصادی و مؤلفه‌های آنها به نفع خود»، همراه باشد. بنابراین عملکرد اقتصادی موفق نیاز به همراهی نهادهایی دارد که مداخله اقتصادی حکومت را محدود کرده و به حقوق خصوصی و بازارهای

1. Weingast and Marshall, "Industrial Organization of Congress", Milgrom, North, and Weingast, "The Role of Institutions".

۲. ادغام عمودی مثال رایجی از این موضوع است: به دلیل مشکلات بالقوه‌ی مبادلاتی ناشی از «ویژگی دارایی» یا «شبه رانتهای قابل تصرف»، بنگاه‌هایی که این مشکل را به واسطه ادغام عمودی درونی می‌کنند نسبت به بنگاه‌های دیگر عملکرد بهتری دارند. به کتاب *نهادهای اقتصادی* ویلیامسون، مراجعه کنید.

۳. از این لحاظ بحث ما به گفته‌های جیمز بوکانان و جفری برنان شبیه خواهد بود که عقیده دارند «به رسمیت شناختن جنبه گذرای انتخاب‌ها موجب دستیابی به «دلیلی برای قواعد» می‌شود، البته آن دسته از قواعد که پس از جالفتادن و استقرار یافتن، محدودیت‌هایی الزام‌آور برای گزینه‌های انتخاب پدید می‌آورند». جیمز بوکانان و جفری برنان، *دلیل وجود قواعد*، کمبریج، ۱۹۸۱، ص ۶۷.

خصوصی مجال دهد تا در بخش‌های بزرگی از نظام اقتصادی اشاعه پیدا کنند. از طرفی چون قیود مربوط به تشکّل‌ها باید «خودتضمین» باشند، لازم است موجب پیدایش تعهدی مطمئن از سوی حکومت برای پیروی از آنها شوند. حکومت‌های خودکامه‌ای همچون حکومت اسپانیا در اوایل دوران تجدد که با چنین محدودیتی روبرو نبودند، شرایطی در نظام اقتصادی به وجود آوردند که رشد اقتصادی بلندمدت را کُند کرد. بنابراین توانمندی دولت برای متعهدبودن در قبال حقوق بخش خصوصی و معاملات با این بخش، یکی از شرایط اساسی برای رشد اقتصادی است و همچنین آن‌طور که خواهیم دید یکی از موضوعات اصلی در بحث‌های مربوط به تشکّل‌ها در انگلستان قرن هفدهم به شمار می‌رود.

۲. انگلستان در دوران استیوارت‌ها: فقدان تعهد جدی در قبال حقوق

پس از انتقال سلطنت از تئودورها به استیوارت‌ها در سال ۱۶۰۳، مشکلات درآمدی و پیامدهای آنها روز به روز جدی‌تر شد. در آن زمان از شاه انتظار داشتند که «بدون کمک زندگی خود را بگذرانند»، یعنی دولت را به روش یک خانوار بزرگ اداره کند. اجرای قوانین عمومی و مخارج آن، در چارچوب فرآیند بودجه‌ریزی عمومی نبود و مجلس بریتانیا فقط نقش اندکی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به مخارج و سرمایه‌گذاری‌های حکومت داشت. به این ترتیب، دربار از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار بود که هر طور و برای هر چه که می‌خواهد، پول خرج کند. قدرت عمده مجلس در تأثیرگذاری بر سیاست‌ها، به قدرتش در فراهم آوردن درآمدهای مالیاتی برای پادشاه، آن هم معمولاً برای اهداف خاص همچون جنگ‌ها مربوط می‌شد. مجلس علاوه بر این، مسئولیت موافقت با دربار برای کسب درآمد از راه‌های دیگر همچون عوارض گمرکی را نیز بر عهده داشت ولی استیوارت‌ها به خصوص چارلز اول در عمل بدون جلب نظر مجلس به کسب درآمد از راه‌های دیگر می‌پرداختند.

در خلال حکومت استیوارت، درآمدهای حاصل از شیوه‌های متعارف، با هزینه‌ها همخوانی نداشت. با اینکه ثبت مخارج حکومتی در زمان استیوارت به اندازه دوره پس از

انقلاب شکوهمند، به شکل منظم انجام نمی‌شد اما می‌توان کلیاتی از آن مخارج را توصیف کرد.

در ابتدای سلطنت استیوارت‌ها، زمین‌های پادشاهی تقریباً نیمی از درآمد سالانه را تأمین می‌کردند. شاه برای جبران کسری درآمد، بارها به فروش این زمین‌ها متوسل می‌شد.^۱ همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، کل درآمد با هزینه‌ها همخوانی نداشت و دربار در سال ۱۶۱۷ با کسری ۳۶۰۰۰ پوندی یعنی تقریباً ۱۰ درصد از کل هزینه‌هایش روبرو بود.

به این ترتیب در دوران استیوارت‌ها جستجوی منابع جدید درآمدی به یکی از اولویت‌های عمده تبدیل شد. یکی از منابع درآمدی جدید که موجب بروز مناقشه میان دربار و مجلس شد، افزودن بر درآمدهای گمرکی با توسل به وضع «مالیات‌های جدید»^۲ بود. در واقع این افزایش مالیات‌ها در دهه ۱۶۳۰ موجب ورشکستگی‌های مالی شد و دربار با توسل به آن توانست بدون درخواست از مجلس، خود را سرپا نگاه دارد.

جدول ۱. منابع درآمدی و مقادیر هزینه‌ها در سال ۱۶۱۷

منبع درآمد	مقدار (پوند در سال)
زمین‌های سلطنتی	۸۰۰۰۰
عوارض گمرکی و «وضع مالیات‌های جدید»	۱۹۰۰۰۰
حق قیومیت و نظایر آن (جدا از حق تأمین)	۱۸۰۰۰۰
درآمد کل	۴۵۰۰۰۰
هزینه کل	۴۸۶۰۰۰
کسری	۳۶۰۰۰

منبع: دیوید هیوم، تاریخ انگلستان (ایندیاناپلیس، ۱۹۸۳)، ضمیمه «سلطنت جیمز اول».

1. See, for example, Derek Hirst, *Authority and Conflict: England, 1603-1658* (Cambridge, MA, 1986), chap.4, and Lawrence Stone, *The Crisis of the Aristocracy, 1558-1641* (Oxford, 1965).
2. new impositions

روش دیگری که برای افزایش درآمد از طرف دربار استفاده می‌شد، تقاضای وام بود. البته حکومت برای اخذ وام، رابطه‌ای نظام‌یافته و کامل با صاحبان ثروت برقرار نکرد و کار خود را به شکل درست به راه نینداخت، یعنی اقدام به اخذ وام‌هایی نکرد که به خاطر حفظ فرصت‌های وام‌گیری در آینده، مجبور باشد به تعهدات جاری آنها عمل کند، بلکه دقیقاً خلاف آن عمل کرد. استیوارت‌ها بیشتر وام‌های خود را از طریق تهدید به دست آوردند و به همین دلیل این وام‌ها به «وام‌های اجباری» معروف شدند که در ادامه دربارهٔ آنها بیشتر خواهیم گفت. بازپرداخت این وام‌ها پیش‌بینی‌ناپذیر بود و هیچ‌گاه مطابق با توافق‌های اولیه صورت نمی‌گرفت. دربار در وام اجباری سال ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵، مبلغ ۱۱۱۸۹۱ پوند را به مدت اسمی یک سال قرض گرفت، «با این حال ... در نهایت ۲۰۳۶۳ پوند از آن را بازپرداخت کرد و ... بازپرداخت وام هنوز تا دسامبر ۱۶۰۹ تمام نشده بود».^۱ وام اجباری سال ۱۶۱۷ (به میزان ۱۰۰۰۰۰ پوند) هنوز تا سال ۱۶۲۸ بازپرداخت نشده بود. در فاصله سال‌های ۱۶۱۱ تا ۱۶۲۵، دربار رفتار مشابهی را در قبال وام‌ها از خود نشان داد. با گذشت زمان، هرچند چنین وام‌هایی بیشتر و بیشتر به مالیات شبیه می‌شدند اما چون اسماً وام محسوب می‌شدند، دربار برای اخذ آنها نیازی به جلب موافقت مجلس نداشت.^۲

ناتوانی دربار در مراعات کردن قول و قرارهای مندرج در قراردادهایش، نشانه‌ای آشکار از تمایل به تغییر دادن حقوق گروه‌های خصوصی به نفع خود بود. دربار با وجود انگیزه

1. Robert Ashton, *the Crown and the Money Market, 1603-1640* (Oxford, 1960), P. 35.

2. Ashton, *Grown and the Money Market*, P. 36.

ریچارد کاست (Richard Cust) در تحقیق اخیر خود دربارهٔ وام اجباری سال ۱۶۲۶ به چند مورد از تنبیهاتی اشاره می‌کند که در مورد امتناع‌کنندگان از پرداخت وام اعمال می‌شد: برجسته‌ترین امتناع‌کنندگان «به زندان انداخته می‌شدند یا تحت فشار گذاشته می‌شدند تا به میل خود به خدمت در خارج از کشور مشغول شوند»:

Richard Cust, *The Forced Loans and English Politics* (Oxford, 1987), P. 73.

فراوانی که به خاطر میل به افزایش درآمدهایش در آینده داشت، منافع کوتاه‌مدت را هدف قرار داد و از مفاد قراردادهایی که با آنها موافقت کرده بود، عدول کرد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، چنین رفتارهایی به انگلستان منحصر نبوده‌اند.

روش دوم برای افزایش درآمد، فروش انحصارها بود. این کار هر چند مهم‌ترین منبع جدید درآمدی به شمار نمی‌رفت، بررسی آن به علت پیامدهای اقتصادی که ایجاد می‌کرد بسیار آموزنده است.^۱ دربار به منظور افزایش درآمدهایش از این طریق، از حق ثبت اختراع به شیوه‌ای جدید استفاده کرد. حق ثبت اختراع که در اصل برای حمایت و تشویق نوآوری در فعالیت‌های مختلف طراحی شده بود، «در لافاه پیشرفت‌های فنی، با هدف تقلیل دادن صنایع دیرینه به صنایع انحصاری»^۲ به کار گرفته شد. از منظر درآمدی، بهترین راه برای بهره‌مندی از حقوق انحصاری جدید، درگیر شدن در فعالیت اقتصادی سودآوری بود که فعالان آن در زمرهٔ موکلان پادشاه نیز محسوب نمی‌شدند. این وضعیت منجر به جستجوی حساب‌شده‌ای به منظور یافتن و بهره‌برداری از شبه‌رانت‌های موجود در نظام اقتصادی آن زمان گردید. علاوه بر این چنانکه در بخش بعد خواهیم دید، دربار برای ضمانت اجرای این شبه‌رانت‌ها، از نظامی متفاوت با آنچه در مورد کنترل‌های سوداگرانهٔ قدیمی به کار می‌برد، استفاده کرد که با منافع سلطنت همخوانی بیشتری داشت. این نظام با از میان برداشتن حقوق موجود و نیز برچیدن نهادهایی همراه بود که برای صیانت از این حقوق بوجود آمده بودند.

امتیازهای انحصاری باعث شد که منافع اقتصادی موجود در فعالیت‌های مورد نظر و نیز کلیهٔ افراد وابسته به این فعالیت‌ها (مثلاً عرضه‌کنندگان و مصرف‌کنندگان) دچار آشفتگی شوند. به این ترتیب امتیازهای انحصاری همچون مالیاتی عمل می‌کرد که چون به سلب مالکیت سرمایه‌گذاری در زمان حال و نیز سود آیندهٔ آن می‌انجامید، در کل حتی

1. Robert B. Ekelund, and Robert D. Tollison, *Mercantilism as a Rent-Seeking Society* (College Station, 1981).

2. W. Price, *English Patents of Monopoly* (Boston, 1906). Examples include soap, tobacco, and starch.

بسیار بزرگتر از مالیات ۱۰۰ درصدی بر سود بود. چنین خطری به کاهش بازده این سرمایه‌گذاری‌ها و در نتیجه تضعیف تمایل به آنها منجر شد.

جیمز و به ویژه چارلز، علاوه بر امتیازات انحصاری، به شیوه‌های بسیار متنوع‌تر و پیچیده‌تری نیز به مصادرهٔ اموال دست زدند. چون در این اقدامات، ابعاد گوناگون سیاست‌های عمومی به کار گرفته می‌شد، مخاطرات سیاسی شهروندان نسبت به سابق، به شدت افزایش یافت. مثال بارز این واقعیت، افزایش تعداد اشراف‌زادگان از طرف دربار بود که باز هم در قبال پول صورت می‌گرفت.^۱ چنین کاری علاوه بر پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی، تأثیرات ناخوشایندی نیز بر اشراف‌زادگان سابق بر جا می‌گذاشت. افزایش تعداد اعضای مجلس اعیان^۲ موجب تضعیف قدرت هر کرسی شد زیرا قدرت هریک از لردها برای حمایت از خود در برابر پادشاه را تضعیف می‌کرد.^۳ در فاصلهٔ تاجگذاری جیمز اول تا شروع جنگ داخلی، فروش القاب اشراف‌زادگی از سوی استیوارت‌ها موجب شد که تعداد اشراف‌زاده‌های تقلبی به دو برابر برسد.

از قدرت حکومت به شیوه‌های دیگری نیز برای افزایش درآمد استفاده شد. عوامل دربار با استفاده از شیوهٔ اختیارات قدیمی در تأمین و تدارک عمومی، کالاهای مختلفی را به بهانهٔ «کاربرد عمومی» ضبط کرده و بابت آنها بهایی بسیار کمتر از قیمت بازار پرداخت می‌کردند. این‌گونه تدارک کالاها موجب تحصیل مالیات «غیرمصوب»^۴ به میزان

1. F.W. Maitland, *Constitutional History of England*(Cambridge, 1908); Wallace Note stein *the Winning of the Initiative by the House of Commons*(London, 1924); and Stone, *Crisis of Aristocracy*.

2. House of Lords

۳. دو دلیل برای تضعیف موقعیت لردها وجود داشت: تعداد کل رأی‌دهندگان زیاد می‌شد و افزایش تعداد ایشان به خاطر اضافه‌شدن اعضای جدیدی بود که دیدگاهی اساساً متفاوت با اشراف‌زادگان قدیمی داشتند. بدون شک معامله‌ای که در ازای واردکردن اشراف‌زادگان جدید به جرگهٔ لردها انجام می‌شد، مستلزم تعهدسپاری به حمایت از پادشاه نیز بود.

4. unvoted

۴۰۰۰۰ پوند در سال در دههٔ ۱۶۲۰ شد.^۱ علاوه بر اینها، جیمز القاب موروثی^۲ را نیز فروش عرضه کرد، مثلاً لقب بارونت^۳ را در ازای ۱۰۹۵ پوند به فروش گذاشت و قول داد که تعداد محدودی از آن را عرضه خواهد کرد. چنین کاری در سال ۱۶۱۴ به خلق درآمد ۶۰۰۰۰ پوندی انجامید. با این حال جیمز به زودی قول خود را فراموش کرد و با نقض تعهد خود، قیمت را کاهش داده و تعداد بیشتری از آن لقب را به فروش رسانید. قیمت این لقب در سال ۱۶۲۲ به ۲۲۰ پوند سقوط کرد. دربار در هنگام برگزاری دادگاه‌های قیمومیت^۴، ادارهٔ اموال و املاک افراد صغیر را در دست می‌گرفت. کار ادارهٔ این اموال معمولاً به نفع دربار پیش می‌رفت و کم نبود مواردی که کل ارزش اموال به جیب حکومت می‌رفت. دربار حتی «معافیت‌ها»^۵ را نیز برای فروش عرضه کرد، یعنی اختیارات خود را به کار برد تا افراد خاصی را از برخی قوانین یا محدودیت‌ها معاف کند. «فروش» این‌گونه اختیارات در اغلب موارد به عملی شدن ضمانت اجرای مقرراتی که سال‌ها بود اجرا نشده بودند یا به لغو ضمانت اجرای آنها نیاز داشت. برخی اوقات دربار به راحتی دارایی شهروندان را مصادره می‌کرد. یکی از اسفبارترین مصادیق این ضبط اموال در سال ۱۶۴۰ وقتی رخ داد که «حکومت ۱۳۰۰۰۰ پوند از شمش‌هایی را که بازرگانان غیرحکومتی در برج تأمین قرار داده بودند، ضبط کرده و موجب ورشکستگی‌های فراوان شد».^۶

این‌گونه تنازع منافع که بین پادشاه از یک‌سو و ثروتمندان و پرداخت‌کنندگان مالیات از سوی دیگر به وجود آمد، دلیل اصلی شکست دربار در جلب کمک‌های مجلس بریتانیا بود. مجلس به جای کمک‌کردن به دربار، قیود و محدودیت‌هایی را بر سر راه قدرت

1. Hirst, *Authority and Conflict*, P.103; and C. Hill, *Century of Revolution, 1603-1714*(2nd ed., New York, 1985).

2. hereditary titles

3. baronet

4. court of wards

5. dispensations

6. C. Hill, *Century of Revolution*, p. 103.

پادشاه مطالبه کرد که وی مایل به پذیرش آنها نبود. به این ترتیب منافع مجلس موجب دامن زدن به مشکلی شد که نمایندگان قصد داشتند آن را به کلی از میان بردارند. امتناع مجلس از تأمین اعتبار برای دربار، مشکلات مالی آن را وخیم‌تر کرده و پادشاه را به جستجوی منابع درآمدی دیگر واداشت.

مبنای نهادی سیاست‌گذاری در دوران استیوارت‌ها

مجلس و نیز دادگاه‌های حقوق عرفی^۱، با سوءاستفاده دربار از انحصارها و سایر دستکاری‌ها در حقوق که با هدف کسب درآمد انجام می‌گرفت، مقابله می‌کردند. مجلس به کرات «شکوائیه‌هایی»^۲ را به پادشاه تقدیم می‌کرد که شامل درخواست ادای توضیح بابت فهرستی از دردهایی بود که از طرف وی ایجاد شده بود.^۳ شکواییه‌ها بخشی از یک فرآیند چانه‌زنی فراگیرتر بودند که طبق آنها مجلس سعی می‌کرد در عوض ایجاد درآمد برای پادشاه، قدرت وی و استفاده از سیاست‌گذاری‌های وی به منظور مصادره اموال را محدود کند. استیوارت‌ها اغلب به خاطر وجود مشکلات همیشگی درآمدی، از مجلس درآمد بیشتری مطالبه می‌کردند. بارها منافع مجلس اقتضا می‌کرد که پادشاه در قبال درآمدهای اعطایی، حرمت حقوق دارایی‌ها و نهادهای متعارف را حفظ کرده و مثلاً از اعلام انحصارهای جدید خودداری کند. از طرفی پادشاه بدون تردید تمایلی به قبول این محدودیت‌ها نداشت و به همین دلیل مجلس بارها بدون حصول توافق با پادشاه منحل می‌شد.^۴

1. common law courts

2. grievances

3. For details, see Notestein, *The Winning of the Initiative*.

۴. به نظر می‌رسد بخشی از انگیزه دربار در این کار، تمایل به نزدیک شدن به خودکامه‌گرایی شایع در کل اروپا (جز ایتالیا)، به ویژه در فرانسه و اسپانیا بود. طبق شواهد ارائه‌شده از سوی کنیون (Kenyon)، در آغاز قرن هفدهم، «هرگونه تعدیل بیشتر [در توازن قوا بین مجلس و دربار] به احتمال زیاد به زبان مجلس تمام می‌شد (Kenyon, *Stuart England*, P.43). این وضعیت در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. هیرست (Hirst) به مذاکراتی اشاره می‌کند که در مجلس بر سر امکان خسارت دیدن مجلس در این باره سر می‌گرفته است:

مجلس علاوه بر این تلاش کرد تا نگذارد که شاه برای تأمین مقاصد شخصی خود، قانون را دستاویز قرار دهد. مجلس در سال ۱۶۲۴ قانون بسیار معروف موضوعه^۱ انحصارها^۱ را به تصویب رساند که استفاده از حق ثبت اختراع را برای تبدیل کسب و کارهای موجود به انحصارها - در عوض کسب درآمد برای پادشاه - ممنوع می‌کرد. به این ترتیب سعی شد که از حقوق سنتی صیانت از اموال دفاع شود. دادگاه‌های حقوق عرفی نیز در سال ۱۶۰۱ به مورد معروف «پرونده انحصارها»^۲ رسیدگی کرده و استفاده دربار از انحصارها را طبق حقوق عرفی، غیرقانونی اعلام کردند. با این همه پادشاه قدرت داشت که از کلیه این قیود و محدودیت‌ها شانه خالی کند. با اینکه تمام شکل‌های این شانه خالی کردن‌ها از لحاظ قانونی سؤال‌برانگیز بود، اما شاه تا زمانی که از نظر درآمدی به مجلس نیاز نداشت، می‌توانست عملاً این روال را ادامه دهد.

برای فهم واکنش‌های نهادی به این سیاست‌های سلطنتی لازم است به مطالعه آن دسته از ابزار نهادی بپردازیم که شاه با آنها حکومت را اداره می‌کرد. در زمینه مطالعه ما، سه دسته از مؤلفه‌های قدرت سلطنتی و نهادهای وابسته به آن در توفیق دربار نقش اساسی داشتند. اولین منبع عمده قدرت دربار، امتیاز ویژه سلطنتی^۳ بود که دربار از طریق آن بیانیه‌ها یا احکام سلطنتی را صادر می‌کرد و از این طریق می‌توانست قواعد تازه‌ای بنا کند. به عبارتی دربار با این امتیاز می‌توانست بدون توسل به مجلس، قدرتی شبه-قانونگذارانه^۴ داشته باشد. قوانین صادر شده از دربار، نه به واسطه نظام دادگاهی حقوقی عرفی، بلکه توسط دادگاه‌های امتیاز ویژه، از ضمانت اجرایی برخوردار شده و قدرت تعلیق قوانین و صدور معافیت قانونی برای برخی از برگزیدگان را داشتند.^۵

Hirst, *Authority and Conflict*, Chap 3.

1. statute of monopolies
2. Case of Monopolies
3. royal prerogative
4. quasi-legislative

۵. معافیت برای افراد نیز همچون بیشتر اختیارات خاندان استیوارت، به فروش گذاشته می‌شد:

Maitland, *Constitutional History*, pt. IV.

دومین منبع قدرت دربار، تالار برگزیدگان^۱ بود که با در هم آمیختن قوای قانونگذاری، اجرایی و قضایی، از نقشی کلیدی بهره‌مند شده بود. تالار برگزیدگان بود که تصمیم‌گیری نهایی در مورد امتیازات ویژه را بر عهده داشت و می‌توانست در شرایط خاص، آرای صادرشده علیه شاه را عوض کند.^۲

در نهایت به عنوان منبع سوم باید گفت که چون شخص شاه بابت تک‌تک کارهای دولت مسئول بود، به قضاتی پول می‌داد که باب میل او کار می‌کردند. استیوارت‌ها روز به روز بیشتر از قدرت خود برای تحت تأثیر قراردادن قضات و انحراف قضاوت‌های ایشان استفاده کردند. دو قاضی ارشد به نام‌های کوک و کرو^۳ آشکارا به دلیل صدور حکم علیه دربار اخراج شدند. این روش در نهایت به تربیت قضاتی انجامید که در کل حامی دربار بودند.^۴

تأثیری که این نهادها بر جای می‌گذاشتند، در هم آمیختن اختیارات اجرایی، قانونگذارانه و قضایی دربار بود که نظارت نهادینه از بیرون را دشوار می‌کرد. با اینکه بیابیه‌های سلطنتی از شأن حقوقی قوانین مجلس برخوردار نبود، اما به صورت مستقیم در دادگاه‌های حقوقی عرفی، ضمانت اجرایی داشت. اگرچه این دادگاه‌ها با پادشاه سر سازگاری نداشته - و بیشتر ساز مخالف می‌زدند - اما شاه در نهایت از طریق دادگاه

1. Star Chamber

۲. تالار برگزیدگان که دلخراش‌ترین نمونه‌های قدرت استبدادی در آن به وقوع پیوست، به ویژگی غالب در انگلستان دوران استیوارت تبدیل شد:

See Maitland, *Constitutional History*, and Friedrich A. Hayek, *Constitution of Liberty* (Chicago, 1960), Chap. II.

3. Coke (1616/17) and Crew (1627).

۴. عزل کوک، «که پس از سی سال برای اولین بار صورت می‌گرفت، سرآغاز دورهٔ اعمال فشار دربار بر کرسی قضاوت بود: در دوران سلطنت چارلز، دو قاضی ارشد دیگر به نام کرو و هیث و یکی از بارون‌های بزرگ از دادگاه خزانه‌داری به نام والتر نیز به سرنوشت کوک دچار شدند»:

Hirst, *Authority and Conflict*, P. 121.

همچنین به کار عالی و مفصل‌هایک رجوع کنید:

Hayek, *Constitution of Liberty*, chap. 11.

عالی یعنی تالار برگزیدگان، کار خود را پیش می‌برد. پس با اینکه حقوق عرفی غالباً علیه شاه عمل می‌کرد، ولی او می‌توانست قضاوت بر سر هر دعوا را با انتشار بیانیه به نفع خود عوض کند. گسترش استفاده از تالار برگزیدگان و اداره موفقیت‌آمیز دولت به مدت چندین دوره - بدون نیاز به مجلس - موجب تضعیف قدرت نهادهای سنتی در مقید ساختن دربار شد. دربار علاوه بر این به خاطر در اختیار داشتن اختیارات واقعی در حوزه‌های قانونگذاری و قضایی می‌توانست در مواردی که صلاح می‌دید، حقوق اقتصادی و سیاسی را نیز عوض کند. در مقایسه با قرن قبل، حقوقی که مجلس و سایر نهادها برای حمایت از آنها طراحی شده بودند، تا حد زیادی کمتر تأمین می‌شد. در واکنش به این شرایط، ائتلافی بر ضد دربار شکل گرفت تا صیانت از آزادی‌ها، حقوق و دارایی‌های فردی را پیگیری کند. پدیدآمدن این ائتلاف، به صاحبان منافع اقتصادی جرئت داد تا به بازی سیاسی وارد شوند و به ویژه، ارزش مخالفت با پادشاه را نیز افزایش داد. علاوه بر این چون دربار سعی کرد تا از رأی‌دهندگان و پرورش‌یافتگان خود، بخش اعظم منفعی را که به ایشان عطا کرده بود، به نوع دیگری بازپس گیرد، حمایت از شاه کم‌ارزش‌تر از سابق شد. با این حال واضح است با توجه به آنکه دربار انگلیس نیز همچون هم‌تایان فرانسوی و اسپانیایی خود، ارتش آماده‌ای برای سرکوب کردن اولین شورش‌ها در اختیار داشت، چنین مخالفت‌هایی نمی‌توانسته است با چندان امید به توفیق، همراه باشد.

جنگ داخلی تا انقلاب شکوهمند

بالاخره جناح مخالف آشکارا با پادشاه در افتاد و کشور دچار جنگ داخلی شد. با این حال پیروزی نهایی جناح مخالف، چندان محتمل به نظر نمی‌رسید. جناح مخالف پس از در دست گرفتن قدرت، نهادهای مهم را که ناگوارترین رفتارهای شاه به آنها متکی بود، اصلاح کرد. تعجب‌آور نیست اگر تالار برگزیدگان در سال ۱۶۴۱ و از طریق قانونی منحل شد که به موجب آن کلیه پرونده‌های مربوط به اموال باید طبق حقوق عرفی حل و فصل می‌شد. به این ترتیب نقطه عطف دیگری در مسیر تثبیت برتری حقوق عرفی و در نتیجه بهبود حقوق مالکیت پدید آمد. محدودیت‌های وضع‌شده

علیه انحصارات، از ضمانت اجرایی برخوردار نبود. مجلس برای پایان دادن به مدت‌ها حکمرانی پادشاه بدون رجوع به مجلس، قوانین سه‌سالانه^۱ را تصویب کرد که به تمدید اعتبار دایم از سوی مجلس نیاز داشت. دستگاه اداری سلطنتی برچیده شده و به دنبال آن قدرت دربار نیز برای تحمیل محدودیت‌های مقرراتی بر نظام اقتصادی - از آن نوع که در تقابل با حقوق مورد حمایت از طرف دادگاه‌های حقوقی عرفی بود - از میان رفت. تغییرات همه‌جانبه موجب کاهش محدودیت در جابجایی نیروی کار شد. اصلاحات در اجاره‌داری زمین نیز به طور همزمان به نفع شکل‌گیری حقوق خصوصی و بازارها به کار افتاد و تسلط سیاسی شاه را بر این بخش از جامعه که روزگاری بسیار مهم بود، تضعیف کرد.^۲ با مرتفع ساختن محدودیت‌های کاربری زمین و بهبود وضع بازارها، فرصت‌هایی جدید و سودآور به وجود آمد.

پس از جنگ داخلی، چند نوآوری سیاسی از جمله برچیدن سلطنت و منحل کردن مجلس اعیان به وقوع پیوست. شکست این اقدامات سبب شد تا فشار برای بازگرداندن شاه بیشتر شود. با فرارسیدن دوران بازگشت^۳ سلطنت در سال ۱۶۶۰، انگلستان باز هم تحت حاکمیت استیوارت‌ها قرار گرفت. برای آنکه سلسله وقایع بعدی به درستی درک شود لازم است به محدودیت‌های شدید برای تغییرات نهادی در دوره قبل از بازگشت توجه کنیم. در دوره بیست و پنج ساله بعدی، هرچند جزئیات امور تا حد زیادی تغییر کرد، اما از یک جهت همان رخدادهای دوره اولیه سلطنت استیوارت‌ها دوباره تکرار شد:

1. Triennial legislation

۲. نگاه کنید:

H.J. Perkins, "The Social Causes of the British Industrial Revolution," Transactions of the Royal Historical Society, 18 (1968).
هیل (Hill) با بحث در مورد قانون سال ۱۶۶۰ ضمن تأیید برچیده شدن زمین‌داری فئودال، خاطر نشان می‌کند که بلک استون (Blackstone) در قرن هجدهم این قانون را برای صاحبان دارایی، حتی موهبتی بزرگ‌تر از خود مگناکارتا (Magna Carta) به شمار می‌آورد:

Century of Revolution, P.127.

۳. دوران بازگشت (Restoration) به بازگشت چارلز دوم به سلطنت اشاره دارد.

درگیری‌های سیاسی شاه با مولکان ملت، به تشدید خودکامگی وی ختم گردید. مهم‌ترین مصداق این خودکامگی - که در واقع منجر به شکل‌گیری ملتی متحد بر ضد شاه شد - به صدور فرمان جدید^۱ برای حکومت‌های محلی و قدرت سیاسی مربوط بود. صدور فرمان جدید در واکنش به بروز «بحران ممانعت از ورود»^۲ انجام گرفت که در حزب ویگ به راه افتاد بود. این بحران به شاه فرصت داد تا بیشتر اعضای جناح مخالف را از قدرت محروم کرده و به این ترتیب موانع اعمال قدرت خود را کاهش دهد. از میان ۱۰۴ عضو مجلس که در میانه دهه ۱۶۸۰ از حوزه‌های نمایندگی با احکام جدید به کار بازگشتند، فقط یک نفر از ویگ‌ها حضور داشت. این وضعیت موجب شد «آنچه تا به امروز یک گروه سرسخت، بی‌پروا و کاملاً سازمان‌یافته بوده است، به مجموعه‌ای عاجز از چند فرد معدود»^۳ تبدیل شود.

اگر پادشاه در این نمایش سیاسی موفق شده بود، نظارت ناچیزی بر قدرت و اختیارات او اعمال می‌شد زیرا این شرایط به او قدرت می‌داد که هر گروه مخالفی را از قدرت محروم کند. با این حال بین سال‌های ۱۶۸۶ تا ۱۶۸۸، جیمز دوم که جناح مخالف ویگ را از قدرت محروم کرده بود، به حامیان خود نیز تعرض کرد و سبب شد که موافقان او با پیوستن به جناح مخالف، وی را در انقلاب شکوهمند، از سلطنت خلع کنند.

1. rechartering
2. Exclusion Crisis
3. Jones, *Revolution of 1688*, pp. 47, 50.

طبق گفته‌های هیل، تلاش‌های جیمز به منظور جلب دوباره رأی‌دهندگان، «در همه موارد به جز یکی به توفیق رسید: آنها جامعه به خواب رفته را - از محافظه‌کار گرفته تا ویگ (اصلاح‌طلب) - از خطر آگاه کردند». نگاه کنید به:

B. W. Hill, *The Growth of Parliamentary Parties: 1689-1742* (Hamden, 1976).

۳. تحولات نهادی پس از انقلاب شکوهمند

در این زمان و با تحویل سلطنت به ویلیام و مری^۱، مجلس در خلال استقرار انقلاب، به تجدید ساختار نهادهای سیاسی جامعه اقدام کرد. شناختن نهادهای جدید، نیاز به درک دقیق مشکلی دارد که طرفداران مجلس به دنبال رفع آن بودند. استفاده اولین پادشاهان استیوارت از تالار برگزیدگان و صدور فرامین (احکام) جدید از سوی استیوارت‌های بعدی باعث به خطر افتادن آزادی‌ها و ثروت شهروندان شده و ایشان را در برابر مصادرهٔ اموال به دست دربار، بی‌پناه کرده بود. تجربه نشان می‌داد که از میان بردن اختیارات زیربنایی رفتار مستبدانه، به تنهایی برای جلوگیری از سوءاستفاده، کافی نیست. نظارت و مهار کردن رفتار پادشاه، به حل مشکلات مالی و در عین حال وضع محدودیت‌هایی بر سر راه ضبط اموال از سوی وی نیاز داشت. به این ترتیب انقلاب شکوهمند، انقلابی مالی را نیز با خود به همراه داشت.^۲ مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب مالی از این قرار بودند: اول و مهم‌تر از همه اینکه انقلاب، ظهور عصر «برتری» مجلس را باعث شد. این وضعیت به زودی اقتدار را برای مجلس ارمغان آورد؛ حالا «پادشاه در بارگاه مجلس قدرت داشت و نه به تنهایی».^۳ دیگر پادشاهی وجود نداشت که از «حقوق آسمانی شاه»^۴ سخن بگوید یا ادعا کند که مافوق قانون است. برتری مجلس به تثبیت نقش دائم آن در ادارهٔ حکومت و در نتیجه به نظارت مستقیم بر دربار منتهی شد و شاه دیگر نتوانست دستور توقف کار مجلس یا انحلال آن را صادر کند.

علاوه بر این مجلس در امور مالی نیز نقشی محوری به دست آورد. قدرت انحصاری مجلس در وضع مالیات‌های جدید، بیش از پیش تثبیت شد و در عین حال منابع درآمدی

1. William and Mary
2. P. G. M. Dickson, *The Financial Revolution of England* (New York, 1967).
3. See, for example, Maitland, *Conditional History*, PP. 298-301, or David Keir, *The Constitutional History of Modern Britain Since 1985* (London, 1966).
4. divine rights of king

مستقل دربار نیز محدود شدند. چنین اوضاعی به پادشاه می‌فهماند که برای رسیدن به اهدافش باید روابط خوبی با مجلس برقرار کند. اندکی پس از آن، مجلس حق حسابرسی بر چگونگی صرف شدن مخارج دولت را به دست آورد که قبلاً هیچگاه سابقه نداشت. حق وتوی مخارج حکومت از سوی مجلس به همراه حق نظارت بر چگونگی به مصرف رسیدن منابع مصوب از سوی مجلس، محدودیت‌های شدیدی بر سر راه پادشاه ایجاد کرد.

تحول نهادی مهم بعدی، به اختیارات حقوق انحصاری سلطنتی مربوط بود. این اختیارات به شدت کاهش یافته و تحت انقیاد حقوق عرفی قرار گرفتند. دادگاه‌های امتیازات انحصاری نیز (که پادشاه را قادر به ضمانت اجرای بیانیه‌هایش می‌کردند) منحل شدند. در این زمان، نظام قضایی نیز کاملاً از پادشاه مستقل شد. پس از آن قضات به جای راضی کردن پادشاه، فقط مطابق قاعده «رفتار شایسته»^۱ خدمت می‌کردند (عزل ایشان فقط در صورت اثبات جرم کیفری یا اقدام هر دو مجلس، عملی می‌شد). به این ترتیب تسلط دادگاه‌های حقوقی عرفی که در حقوق خصوصی بسیار اهمیت دارد، تضمین شد.

از آنجا که استیوارت‌ها آزادی‌های شخصی مخالفان خود را (به شکل آزادی به قید ضمانت‌های سنگین یا لغو حکم قرار احضار زندانی به دادگاه^۲) محدود کرده بودند تا هزینه مخالفت با حکومت را زیاد کنند، کاهش اختیارات مستبدانه شاه، علاوه بر آزادی‌های اقتصادی و حقوق مالکیت مطمئن‌تر، به تقویت آزادی‌های سیاسی و نیز حقوق در معنای اعم آن منجر شد. از آن پس حقوق سیاسی به ابزار اصلی برای جلوگیری از نقض مستبدانه حقوق اقتصادی تبدیل شدند.

دو نکته دیگر را نیز نباید از قلم انداخت. اول آنکه بخشی از دو عامل پیونددهنده این تغییرات نهادی با یکدیگر، خلع قدرت موفقیت‌آمیز چارلز اول و پس از آن جیمز دوم بود.

1. good behavior

۲. قرار احضار زندانی به دادگاه (Habeas Corpus) به منظور بررسی قانونی بودن بازداشت شخص زندانی انجام می‌شود - مترجم.

این موارد خلع‌قدرت، هشدار رسا برای پادشاهان بعدی بود که تا مراقب رفتار غیرمسئولانه خود باشند. شرایطی که قرار بود به «راه افتادن» چنان هشدار بینجامد، در بستر استقرار انقلاب^۱ و اندکی پس از آن در بیانیه حقوق^۲ نهفته بود. دوم آنکه اگرچه تسلط مجلس به معنای تعیین شکل نهادهای سیاسی جدید از سوی آن بود ولی مجلس همچون شرایط پس از جنگ داخلی یا در قرن نوزدهم، یگانه قدرت سیاسی به شمار نمی‌رفت. با اینکه قید و بندهای زیادی برای پادشاه وضع شده بود اما این قید و بندها موجب نمی‌شد که او تا حد یک مقام تشریفاتی تنزل یابد.

۴. انقلاب شکوهمند و تعهد موثق انگلستان به صیانت از حقوق

نوآوری‌های نهادی موجب شد که نظارت صاحبان ثروت بر حکومت به نحوی باورنکردنی ارتقاء پیدا کند. چون بحران‌های مالی در نهایت پادشاه را وادار به شکستن قول و قرارهایش می‌کردند، حذف سلطه یک‌جانبه شاه بر تصمیم‌گیری‌های مهم، یکی از مؤلفه‌های ضروری در این نهادها بود. چنانکه قبلاً گفته شد، این کار به دو طریق انجام پذیرفت. اول از طریق الزامی کردن موافقت مجلس با تغییرات عمده در سیاست‌ها (از قبیل تغییر شرایط وام‌ها یا مالیات‌ها) و قدرت دادن به صاحبان ثروت برای وتو کردن این‌گونه تصمیمات، مگر آنکه مصلحت ایشان رعایت شده باشد. هرچند در این صورت نیز امکان اقدام در شرایط بحرانی برای پادشاه محفوظ بود ولی قدرت یک‌جانبه او از بین رفت. دوم آنکه چند راه دیگر برای نقض قول و قرارها از سوی پادشاه نیز مسدود شد که مهم‌تر از همه، قدرت او در قانونگذاری یک‌جانبه (از طریق امتیاز ویژه)، نادیده گرفتن مجلس (به خاطر دسترسی به منابع مالی مستقل) و عزل قضاتی بود که طبق خواسته‌هایش عمل نمی‌کردند.

دو عامل باعث شد که این نظم جدید، خودتضمین شود. عامل اول ترس جدی از برکنار شدن بود که اختیارات پادشاه برای نادیده گرفتن نظام جدید را کاهش می‌داد. دوم اینکه مجلس پذیرفت در ازای کسب اختیارات بیشتر در اداره حکومت، منابع مالی مناسبی را

1. Revolution Settlement

2. Declaration of Rights

به واسطهٔ مالیات‌های کافی برای پادشاه فراهم کند. این کار نه فقط یکی از انگیزه‌های عمده در استفاده از قدرت استبدادی را از بین برد، بلکه به معنای امکان به راه انداختن جنگی بزرگ با فرانسه از سوی ویلیام - پادشاه جدید - نیز بود. چنین نظمی آنچنان به مذاق پادشاه خوش آمد که تعداد زیادی از رویه‌های قضایی بر اساس این شیوه تقسیم قدرت تنظیم شد. به خاطر این تغییرات نهادی، حقوق خصوصی امنیت بسیار بیشتری پیدا کرد.^۱

قید و بندهای نهادی و سیاسی مجلس

پیروزی مجلس ما را به فکر وا می‌دارد که چرا مجلس پس از این پیروزی‌ها دقیقاً همچون پادشاه عمل نکرد؟ اگرچه انگیزه‌های مجلس به اندازه انگیزه‌های پادشاه، بلندپروازانه و متکبرانه نبود اما آنچه مجلس را از رفتاری مشابه باز می‌داشت، پیامدهای وجود نهادها بود. تحلیل کلی رابرت اِکلوند و رابرت تالیسون^۲ از این قرار است:

افزایش هزینه‌های ناشی از عدم اطمینان و رشد درآمدهای بخش خصوصی در انگلستان موجب کاهش تمایل صنعت به مقررات و نظارت شد. همهٔ این شرایط به تقویت مردم-سالاری نوظهوری انجامید که مبتنی بر قانون اساسی بود و اوضاعی را ایجاد کرد که فعالیت‌های رانت‌جویانهٔ دربار و نیز بازرگانان را پُر هزینه می‌ساخت. با انتقال کانون قدرت رانت‌جویی از دربار به مجلس ... هزینه‌های وضع مقررات [مستبدانه] نیز به خاطر قانونگذاری از طریق تصویب در مجلس، افزایش پیدا کرد.

به عبارتی این دو نفر اعتقاد دارند که تنوع ذاتی دیدگاه‌ها در نظام مقننه موجب افزایش هزینهٔ ارضای منافع شخصی از طریق وضع مقررات دلبخواه می‌گردد.

ساختار تحولات نهادی مزبور، موضوع را روشن‌تر می‌کند. جای دادن آزادی‌های اقتصادی و سیاسی در متن قانون، به حساب آوردن منافع موکلان (مثلاً تجار) در

۱. جونز (Jones) در صفحهٔ ۶۰ از کتاب «انقلاب ۱۶۸۸» چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «هیچ‌کدام از طراحان این نظم جدید نمی‌توانستند فواید آن را در صیانت از آزادی‌ها، مذهب، دارایی‌ها و استقلال ملت - پس از آن همه تلاش‌های شکست‌خوردهٔ قبلی - پیش‌بینی کنند».

2. Ekelund and Tollison, *Mercantilism*, P. 149.

چارچوب آزادی‌های گسترده‌تر، و ملاحظات عقیدتی که در قرن هفدهم انگلستان را در بر گرفته بود، دست به دست هم دادند تا سررشتهٔ تحولات نهادی را به دست بگیرند. مصوبات جدید قانون اساسی، به چند دسته از فعالان سیاسی حق وتو اعطا کرده و به این ترتیب مقدمات تقسیم یا تفکیک قوا را پدید آورد.^۱ حالا دیگر پرداختن به منافع شخصی در ازای فدا کردن منافع عمومی، نیاز به همکاری دربار، مجلس و دادگاه‌ها داشت. فقط پادشاه می‌توانست هزینه‌های دربار را پیشنهاد دهد اما در عین حال فقط مجلس می‌توانست منابع مالی تأمین‌کننده هزینه‌های پیشنهاد شده را تصویب کرده و تخصیص دهد و حتی مراقب باشد که این منابع صرفاً برای اهداف پیشنهاد شده، خرج شوند. ارسکین می^۲ روال کار را به این ترتیب جمع‌بندی می‌کند: «پادشاه درخواست می‌کند، مجلس عوام می‌پذیرد، و مجلس اعیان موافقت خود را با آن اعلام می‌دارد». توازن قوا بین شاه و مجلس سبب شد که تأمین منافع شخصی شاه از محل درآمدهای عمومی به شدت کاهش یابد.

سه عامل سیاسی دیگر به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که چرا عصر جدید یعنی عصر برتری مجلس، صرفاً در انتقال قدرت از دربار به مجلس خلاصه نشد. در سال ۱۶۴۱، دستگاه اداری مرکزی که منویات دربار برای دستکاری در حقوق و داری‌ها را به اجرا در می‌آورد، از میان برداشته شد. فقدان چنین دستگاهی مانع از دست‌اندازی‌های مشابه

۱. با این حال تأکید می‌کنیم که این تقسیم قوا به شکل یک نظام شفاف از بازدارندگی‌ها و موازنه‌ها برقرار نشده و آن را نمی‌شد تفکیک قوا به معنای واقعی کلمه دانست. طراحان نهادهای جدید، بیشتر بابت قید و بندهای اعمال شده بر پادشاه نگران بودند تا حمایت از مجلس در برابر تعدی شاه. به همین خاطر بود که بالاخره در نیمهٔ دوم قرن هجدهم، قدرت پادشاه و به دنبال آن قید و بندهای (یا موانع موجود بر سر راه) مجلس از میان رفت. نگاه کنید به:

A. F. Pollard, *The Evolution of Parliament* (London, 1962).

2. Erskine May, *Parliamentary Practice* (17th edn London, 1966; 1st edn 1844).

دربارهٔ دستورالعمل‌های طراحی شده در آن زمان به تحقیقات بیشتری نیاز هست.

از سوی شاه یا مجلس شد. چون پیدایش یک دستگاه اداری جدید حتی در صورتی که در ابتدا بسیار محدود باشد امکان گسترش آتی آن را مهیا می‌کند، مخالفت با شکل‌گیری آن از آغاز می‌تواند فواید زیادی داشته باشد.

دومین عامل، وجود افراد تاجر مسلکی بود که هدایت ائتلاف ویگ‌ها را در دست داشته و طرفدار حکومت کوچک و به ویژه طرفدار حداقل برخوردار با دادگاه حقوق عرفی بودند. به این ترتیب، مجلس از لحاظ سیاسی برای مداخله در کار دادگاه با محدودیت روبرو بود. طبق یافته‌های آر. براون:^۱

جرگه‌سالاری (اولیگارش‌ی) حزب ویگ، نگران دست‌درازی‌های پادشاه به حریم خصوصی گروه‌های مورد حمایت آن حزب بود. چارچوب تشکیلاتی و نهادی حزب ویگ و پایه‌گذارانش، و علاوه بر آن عقاید شایع در میان ایشان، با گسترش دستگاه اداری مرکزی در حکومت بریتانیا [تا حد یک قانونگذار و کنترل‌کننده اصلی] مخالف بود.

وضع مقررات زیاد برای بازارها از سوی مجلس، همانند کولبرت^۲ در فرانسه (یا استیوارت‌ها در انگلستان) می‌توانست به تقابل با دادگاه‌های حقوق عرفی بینجامد. به این ترتیب استقلال سیاسی دادگاه‌ها، سوءاستفاده احتمالی مجلس را کم کرد. این وضعیت در کنار محدودیت‌های نهادی صریح بر سر راه مداخله شاه، موجب تضمین اقتدار قابل توجه و فارغ از مداخله دادگاه‌ها در حوزه‌های عمده فعالیت اقتصادی گردید. سومین عامل، ایجاد یک نظام قضایی مستقل بود که در افزایش توانایی حکومت به منظور معتبر ساختن تعهد به قول و قرارهایش - و به تعبیری به توانمندی حکومت برای تضمین خود- کمک فراوان کرد. دادگاه‌ها از طریق محدود کردن قدرت حکومت برای نقض تعهداتش، در تضمین پایداری آن به صیانت از حقوق، نقشی اساسی ایفا کردند. خواهیم دید که این پایداری حکومت، توانایی‌اش در کسب درآمد از طریق وام‌ها را به طرز چشمگیری افزایش داد.

-
1. R. Braun, "Taxation, Sociopolitical Structure, and State-Building: Great Britain and Brandenburg-Prussia," in Charles Tilly ed., *Formation of Nation State in Western Europe* (Princeton, 1975).
 2. Colbert

بنابراین تغییرات نهادی و سیاسی ناشی از انقلاب شکوهمند، امکان پیش‌بینی رفتار حکومت را بسیار افزایش داد. این تحولات با هدایت کردن حکومت به یک روال مالی صحیح و قاعده‌مند کردن مالیات‌گیری، مؤلفه غیرمنتظره مصادره اموال از سوی حکومت به منظور کسب درآمد را از بین برد. حالا دیگر هریک از گروه‌های ذی‌نفع که به دنبال سود خود بود، باید نظر موافق مجلس و دربار را با هم جلب می‌کرد.

۵. انقلاب مالی

برای درک بهتر تأثیرات عمیق انقلاب شکوهمند، بر یکی از اجزای مهم در تأمین مالی بخش عمومی یعنی استقراض از طرف حکومت، تأکید می‌کنیم. چون بازارهای سرمایه به شدت به تأمین حقوق مالکیت، حساس هستند، آنها را می‌توان شاخصی کاملاً عینی از انقلاب اقتصادی و سیاسی در آن دوران به حساب آورد. در واقع این بازارها یکی از محدود راه‌های تجربی برای ارزیابی تأثیرات انقلاب شکوهمند به شمار می‌روند. بازپرداخت وام‌ها در دوران قبل از انقلاب شکوهمند، در معرض دستکاری‌های پادشاه بود و تغییر زمان‌بندی بازپرداخت و تأخیر در آن امری عادی به شمار می‌آمد. مطابق جدول ۲؛ حکومت در سال‌های ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۷ و ۱۶۲۵، از طریق وام‌های اجباری، درآمد کسب کرد. در برخی از این موارد، شاه به شرایطی که پذیرفته بود، عمل نکرد. مثلاً در وام سال ۱۶۱۷، جیمز اول در لندن یک وام ۱۰۰۰۰۰ پوندی با بهره ۱۰ درصد برای مدت یک سال دریافت کرد. او در پایان سال با اینکه سود وام را پرداخت کرده بود، از پرداخت اصل آن امتناع کرده و خواستار تمدید وام شد. در مدت چند ساله پس از آن هیچ سودی به صاحبان وام پرداخت نشد و هر سال با تمدید وام «موافقت شد». در سال ۱۶۲۴ چارلز اول نرخ بهره را به ۸ درصد کاهش داد اما هیچ بهره‌ای پرداخت نکرد و علاوه بر آن، بازپرداخت اصل وام را نیز تا سال ۱۶۲۸ به تأخیر انداخت. چنین رفتارهایی به هیچ وجه نمی‌توانند اعتماد منابع بالقوه وام‌دهی را جلب

کنند. طبق نظر رابرت اشتون^۱، «رفتار سهل‌انگارانه پادشاه در قبال بستنکارانش و به-خصوص در قبال آن دسته از وام‌دهندگان ناراضی به وام دادن که کم و بیش با واسطه‌گری «مؤسسه مالی لندن» به وام دادن مجبور شده بودند، به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا آن موسسه و صاحبان وام‌ها از اهداف مورد نظر مجلس حمایت کردند». همین شرایط باعث شد که استیوارت‌ها هیچ تلاشی برای دسترسی به منابع بزرگ وام‌های بین‌المللی از خود نشان ندهند.^۲

جدول ۲. وام‌های اجباری استیوارت‌های اولیه در فاصله سال‌های ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۵

سال	مبلغ (پوند)	نرخ بهره سالانه (درصد)	بازپرداخت
۱۶۰۴-۵	۱۱۱۸۹۱	۱۰	۲۰۳۶۲ پوند از آن تا دسامبر ۱۶۰۹ وصول نشده بود.
۱۶۱۱-۱۲	۱۱۶۳۸۱	۱۰	۱۱۲۰۰۰ پوند از آن تا جولای ۱۶۱۶ وصول نشده بود.
۱۶۱۷(ف)	۹۶۴۶۶	۱۰(-)	تا ۱۶۲۸ به تعویق افتاد.
۱۶۲۵(ت)	۶۰۰۰۰	۸	تا ۱۶۲۸ به تعویق افتاد.

الف - تمدید در سال ۱۶۲۴ با وثیقه قراردادن املاک سلطنتی

ب - در سال ۱۶۲۴ به صورت یک‌جانبه از سوی چارلز اول به ۸ درصد کاهش یافت.

ج - با وثیقه زمین‌های پادشاه.

در اواخر دوره استیوارت‌ها چند نوآوری دیگر نیز در تأمین مالی به وقوع پیوست که از آن جمله برخی در «انقلاب مالی» پس از ۱۶۸۸ نقشی اساسی داشتند، مثلاً «قابل انتقال کردن»^۳ سفته‌ها که امکان فروش آنها را میسر کرد. کار جدید گلن نیکولز نشان می‌دهد که نظم مالی در اواخر دوره استیوارت‌ها بسیار بهتر از اوایل دوره ایشان بوده است. با این

1. Ashton, *Grown and the Money Market*, P. 113.

۲. اشتون فقط دو مورد از این وام‌ها را شرح می‌دهد که دومی (به مبلغ ۵۸۴۰۰ پوند در سال ۱۶۱۶) هنوز در سال ۱۶۳۶ وصول نشده بود. در این مورد نیز استیوارت‌ها نتوانستند در پایبندی به قول و قرار خود، حُسن‌شهرتی کسب کنند. در دهه ۱۶۳۰ دربار به هیچ وجه نتوانست از منابع بین‌المللی یا از «مؤسسه لندن»، وامی دریافت کند.

3. Source: Robert Ashton, the *Grown and the Money Market*, 1603-1640 (Oxford, 1960), chap.2 and 5.

4. assignable

حال فشارهای مالی، بالأخره حکومت را به منتهای بدنامی کشاند و در واقعه «متوقف کردن خزانه‌داری بریتانیا»^۱ در سال ۱۶۷۲ به امتناع از وام‌دهی به آن انجامید. وام حکومتی در آن زمان که به چند میلیون پوند سر می‌کشید، نشان می‌دهد که آخرین پادشاهان استیوارت هنوز هم تا آن زمان حداقل تا حدی اعتبار داشته‌اند تا بتوانند چنین اعتباری اخذ کنند.^۲

نوآوری‌های نهادی

زنجیره‌ای از نوآوری‌های نهادی که در خلال جنگ با فرانسه (۱۶۸۹ تا ۱۶۹۷) رخ داد، روش کسب اعتبارات از سوی حکومت را تغییر داد و به این ترتیب تنظیم مالیه بخش عمومی را تسهیل کرد. اول از همه، حکومت به شکل منظم شروع به در نظر گرفتن مالیات‌های جدیدی کرد که طبق مقررات برای هر وام جدید مشخص می‌شد و به مصرف پرداخت بهره همه وام‌های جدید بلندمدت می‌رسید. اعضای مجلس با مشخص کردن مالیات‌های مذکور، اعمال نظر شخصی شاه در بازپرداخت سود صاحبان وام در سال‌های مختلف را محدود کردند.

دوم و مهم‌تر از همه، وام بلندمدت (یک میلیون پوندی) بود که به پشتوانه مالیات‌ستانی در سال ۱۶۹۳ اخذ شد. اما این وام تا سال ۱۶۹۴ به مصرف رسیده بود. هنگامی که دولت به دنبال وام کلان دیگری بود، از وام‌دهندگان خواست که با یکدیگر شرکت بانک انگلستان^۳ را تأسیس کنند. بانک مزبور، وظیفه رسیدگی به حساب وام‌های حکومت و

1. stop the exchequer

۲. See Glenn O. Nichols, "English Government Borrowing Before the Financial Revolution," manuscript, Anderson College, 1988.

برای آشنایی با «متوقف کردن خزانه‌داری» به این منبع سر بزنید:

Dickson, *Financial Revolution*.

دربار در ازای سفته‌های کوتاه‌مدت خود بود که وام‌های بلندمدت گرفت. با این حال بخش بزرگی از بهره آن وام‌ها هنوز تا هنگام انقلاب شکوهمند پرداخت نشده بودند.

۳. Bank of England - این بانک بعدها تبدیل به بانک مرکزی انگلستان شد - مترجم.

تضمین استمرار بازپرداخت‌های تعهدشده را بر عهده داشت. محدودیت‌های خاصی نیز در این باره در نظر گرفته شد: بانک نمی‌توانست به دربار پول قرض دهد یا زمین‌های سلطنتی را بدون اجازه رسمی مجلس خریداری کند. مکولی^۱ یک‌صد سال پیش از این دریافت که این کار یکی از ابزارهای قدرتمند برای حزب ویگ (و در نتیجه برای منافع تجاری) بوده است. چون وام‌های اعطاشده به پادشاه از مسیر بانک می‌گذشتند، «اگر بانک با تأخیر در دریافت بهره وام‌هایی روبرو می‌شد که قبلاً اعطا کرده بود، باید بلافاصله پرداخت وام‌های جدید را متوقف می‌کرد». به این ترتیب، دولت محدودیتی اضافی و درونی برای رفتار آینده خود ایجاد کرده بود که طبق آن اگر نمی‌توانست به تعهدات قبلی عمل کند به دشواری می‌توانست به منابع جدید دست یابد.

جای دارد که به دو تحول دیگر نیز اشاره کنیم. دولت در سال ۱۶۹۸ صندوق جداگانه‌ای تأسیس کرد تا در مواردی که درآمدهای تخصیص یافته برای وام‌های ویژه برای تأمین اهداف مورد نظر کافی نبودند (که در بسیاری از وام‌ها این‌گونه بود) کمبودها را با آن جبران کند. این کار به حذف ریسک وام‌ها در اثر وابستگی آنها به مالیات‌های ویژه انجامید.^۲ اقدام دوم در این دوره، آجدار کردن سکه‌ها بود که کاهش عیار سکه‌ها در نتیجه ورقه ورقه شدن (تراشیدن) آنها را کاهش داد.

وام‌های دولت در سال‌های ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۰

به این ترتیب مبانی نهادی بازارهای سرمایه‌امروزی در انگلستان شکل گرفتند. این تحولات نهادی، موفق‌تر از آن بودند که پایه‌گذاران آنها پیش‌بینی می‌کردند. مثلاً

1. Lord Macaulay, *The History of England*, (London, 1914), vol. V, P. 2438.

۲. همان‌طور که دیوید آگ می‌گوید: «از آن پس سرمایه‌گذار می‌دانست که در قرض دادن پول بر اساس یک مالیات مشخص، از تضمین مجلس برای امنیت سرمایه‌گذاری‌اش برخوردار خواهد بود و این ضمانت نه فقط از یک صندوق خاص بلکه از کل درآمدهای ملی صورت می‌پذیرد»:

David Ogg, *England in the Reigns of James II and William II* (Oxford, 1955), P. 413. Regarding the second, see PP. 422-25.

پیش‌بینی می‌شد که پذیره‌نویسی اولیه نزد بانک انگلستان به کندی صورت گرفته و احتمالاً ناموفق باشد. در عمل یک‌سوم از وام در روز اول و یک‌سوم آن نیز در دو روز بعدی پذیره‌نویسی شد. ده روز بعد، تمام وام مهیا شده بود.

برای آگاهی از نتایج چشمگیر انقلاب مالی، به تأمین مالی بخش عمومی در این دوران می‌پردازیم. جدول ۳ اطلاعاتی را دربارهٔ مخارج و بدهی‌های دولت نشان می‌دهد. در آستانهٔ انقلاب [قبل از سال ۱۶۸۸]، مخارج دولتی حدود ۱/۸ میلیون پوند بود که در خلال دو دههٔ بعد، به کندی اما به طور مداوم افزایش پیدا کرد.^۱ بدهی دولت حدود یک میلیون پوند یعنی بین ۲ تا ۳ درصد GNP بود (که حدوداً ۴۱ میلیون پوند تخمین زده می‌شود). همچنین در همان زمان که دولت هلند وام ۵ میلیون پوندی بلندمدت با بهرهٔ ۴ درصدی می‌گرفت، پادشاه انگلستان فقط می‌توانست مقادیر کوچکی را برای کوتاه‌مدت قرض گرفته و بین ۶ تا ۳۰ درصد در سال بابت آن بهره بپردازد.^۲

این الگو پس از انقلاب به شدت متحول شد. فقط ۹ سال پس از انقلاب یعنی در سال ۱۶۹۷، مخارج حکومتی ۴ برابر شد و به ۷/۹ میلیون پوند رسید. دلیل اصلی رشد مخارج، جنگ جدید با فرانسه بود. اما موضوع مهم، افزایش توانایی حکومت برای جمع‌آوری منابع مالی از جامعه بود که شاهد آن، افزایش بدهی‌های حکومت در خلال ۹ سال جنگ - از یک میلیون پوند به نزدیک به ۱۷ میلیون پوند - است. این مقدار بدهی که تقریباً به ۴۰ درصد از GNP می‌رسید، قبل از آن سال‌ها به هیچ وجه دست‌یافتنی نبود. همچنین توانایی حکومت در تأمین مالی جنگ به میزانی غیرمنتظره، نقشی اساسی در شکست دادن فرانسه داشت. برای آنکه وضعیت مزبور را با دورنما و اعداد و ارقام امروزی

1. C. D. Chandaman, *The English Public Revenue: 1660-88* (Oxford, 1975).

۲. برای دسترسی به اعداد مربوط به بدهی‌های حکومت و تخمین‌های GNP رجوع کنید به:

B. R. Mitchell, *British Historical Statistics* (Cambridge, 1988).

و برای نرخ‌های بهره مراجعه کنید به:

Sidney, Homer, "A History of Interest Rates" (New Brunswick, 1963), P. 149.

بهتر درک کنیم، می‌توانیم تصور کنیم که یک نظام اقتصادی یک هزار میلیارد دلاری، کار خود را با ۲۵ میلیارد دلار بدهی شروع کرده و بدهی‌اش فقط در مدت ۹ سال تقریباً به ۴۰۰ میلیارد دلار برسد.

جدول ۳. رشد بدهی حکومت در سال‌های ۱۶۱۸ تا ۱۷۴۰ (میلیون پوند)

سال	مخارج دولتی ^۱	بدهی ^۲	قیمت‌ها ^۳ (۱۷۰+۱۷۰)
انگلستان در دوره استیوارتها			
۱۶۱۸	۰/۵	۰/۸	
اواسط دهه ۱۶۳۰	۱/۰	۱/۰	
۱۶۸۰	۱/۴		۱۱۳
۱۶۸۸	۱/۸	۱/۰	۹۹
پس از انقلاب باشکوه			
۱۶۹۵	۶/۲	۸/۴	۱۱۶
۱۶۹۷	۷/۹	۱۶/۷	۱۲۲
۱۷۰۰	۳/۲	۱۴/۲	۱۱۵
۱۷۱۰	۹/۸	۲۱/۴	۱۲۲
۱۷۱۴	۶/۲	۳۶/۲	۱۰۳
۱۷۲۰	۶/۰	۵۴/۰	۱۰۲
۱۷۳۰	۵/۶	۵۱/۴	۹۵
۱۷۴۰	۶/۲	۴۷/۴	۱۰۰
۱۷۵۰	۷/۲	۷۸/۰	۹۵

تذکر: چون اعداد از منابع مختلفی گردآوری شده‌اند فقط می‌توانند روندهای اصلی را نشان دهند. اعداد مخارج و بدهی‌های انقلاب معتبرتر از همه هستند.

۱. مخارج حکومت قبل از سال ۱۶۸۸:

B. R. Mitchell, *British Historical Statistics*, (Cambridge, 1988), chap 11, table 2.

۲. بدهی بعد از سال ۱۶۸۸:

Mitchell, *British Historical Statistics*, chap 11, table 7.

۳. قیمت‌ها:

Mitchell, *British Historical Statistics*, chap 14: 1980-97, table 1; part A, "consumer goods"; 1697-1750, part B, "consumer goods".

۴. مخارج و بدهی‌های حکومت در سال ۱۶۱۸:

David Hume, *The History of England* (Indianapolis, 1983), "Appendix to the Reign of James I".

۵. مخارج و بدهی‌های حکومت در میانه دهه ۱۶۳۰:

Derek Hirst, *Authority and Conflict: England 1603-1658* (Cambridge, MA, 1986), P.174.

۶. مخارج حکومت در سال‌های ۱۶۸۰ و ۱۶۸۸:

C. D. Chandaman, *The English Public Revenue, 19660-1688* (Oxford, 1975), appendix 2; table 7, "Total Available for Ordinary Purposes".

۷. بدهی در سال ۱۶۸۸:

H. Fisk, *English Public Finance* (New York, 1920), P.93.

پس از جنگ، مخارج دولت و مبالغ تأمین اعتبار شده از طریق بدهی‌ها بسیار بیشتر از قبل از جنگ شد. در سال ۱۷۲۰ بدهی حکومت به بیش از ۷۰ برابر میزان بدهی‌هایش در سال ۱۶۸۸ رسید و از GDP نیز فراتر رفت. تأمین مخارج جنگ‌ها از طریق استقراض، یک فایده بسیار مهم دیگر هم داشت. جنگ‌های غیرمترقبه و بزرگ پیشین، تقریباً همیشه با تقاضاهای مالی بزرگ، جستجوی منابع درآمدی و در نتیجه با توقعات ناخوشایند از صاحبان ثروت همراه بود. این‌گونه فشارها که به ثروتمندان وارد می‌شد، از راه روش‌های جدید تأمین اعتبار از بین رفت. مصداق دیگری از پیش‌بینی‌پذیری امور در دولت جدید، تغییرات قیمت‌هاست. علی‌رغم کسری‌های مداوم که به افزایش هنگفت بدهی‌ها منجر شده بود، سیاست حکومت موجب تأمین مالی توزم‌زا نشد.^۱

۱. قیمت‌ها بین سال‌های ۱۶۹۰ تا ۱۷۱۰ اندکی بیش از ۲۰ درصد رشد کردند (و پس از آن در فاصله سال‌های ۱۷۱۰ تا ۱۷۳۰ دوباره کاهش یافتند). با این حال افزایش شدید بدهی‌های دولت در این دوران نشان می‌دهد که دولت سعی نکرد تعهدات بدهی‌هایش را از طریق تأمین مالی تورمی عملی سازد. نظریه تورمی جدید، از این شرایط می‌توان به دو موضوع پی برد، مثلاً رجوع کنید به:

Thomas Sargent, *Rational Expectations and Inflation* [New York, 1986].

چون تورم تا حدی نمایانگر انتظارات مربوط به تأمین مالی تورمی دولت در زمان آینده است، افزایش نیافتن قیمت‌ها به میزان عمده، نشان می‌دهد که بازار، چندان انتظار تأمین مالی تورمی را نداشته است. از آنجا که چنین الگویی به مدت چند دهه ادامه یافت، معلوم می‌شود که این انتظارات، «به تأیید می‌رسند» یعنی اطلاعات جدید درباره رفتارهای جاری حکومت، باعث تغییر انتظارات نمی‌شد. رابرت برو شواهدی فراهم کرده است که طبق آن کسری‌های بودجه تقریباً از سال ۱۷۰۰ تا زمان جنگ با ناپلئون، هیچ تأثیری بر قیمت‌ها نداشته‌اند:

در همین حین اگرچه دامنه استقراض حکومتی افزایش یافت، اما نرخ بهره بازاری وام‌های دولت کم شد. اولین وام‌های بلندمدت دولت در اوایل دهه ۱۶۹۰، نرخ بهره ۱۴ درصدی (جدول ۴) داشتند. در انتهای همین دهه نرخ‌ها به حدود نصف یعنی ۶ تا ۸ درصد کاهش یافتند. در دو دهه بعد نرخ‌ها باز هم کمتر شدند به طوری که در دهه ۱۷۳۰ به ۳ درصد رسیدند.

جدول ۴. استقراض بلندمدت دولت: نرخ‌های بهره (وام‌های منتخب) در سال‌های ۱۶۹۳ تا ۱۷۳۹.

تاریخ*	میزان (پوند)	نرخ بهره (درصد)	شبهه تأمین
ژانویه ۱۶۹۳	۷۲۳۳۹۴	۱۴	اضافه کردن به مالیات‌های غیرمستقیم
مارس ۱۶۹۴	۱۰۰۰۰۰۰	۱۴	مالیات بر واردات
مارس ۱۶۹۴	۱۲۰۰۰۰۰	۸	افزایش عوارض گمرکی و مالیات
آوریل ۱۶۹۷	۱۴۰۰۰۰۰	۶/۳	مالیات‌های غیرمستقیم و مالیات
ژوئای ۱۶۹۸	۲۰۰۰۰۰۰	۸	افزایش مالیات‌های غیرمستقیم
مارس ۱۷۰۷	۱۱۵۵۰۰۰	۶/۲۵	مآزاد اعتبارات پنج وام از دهه ۱۶۹۰ و مالیات‌ها
ژوئای ۱۷۲۱	۵۰۰۰۰۰۰	۵	درآمد موروثی پادشاه
مارس ۱۷۲۸	۱۷۵۰۰۰۰	۴	مالیات بر ذغال سنگ
می ۱۷۳۱	۸۰۰۰۰۰۰	۳	مالیات‌ها
ژانویه ۱۷۳۹	۳۰۰۰۰۰۰	۳	اندوخته استهلاك بدهی

*. تاریخ موافقت دربار با قانون وام.

منبع:

P.G.M. The Financial Revolution in England (New York, 1967), tables 2,3., and 22.

این اعداد از دو نظر بسیار تأثیرگذار بودند. اول آنکه در شرایط جدید، مقدار ثروت موجود برای استفاده سایرین بسیار افزایش پیدا کرد. دوم آنکه با افزایش استقراض دولت، نرخ بهره کاهش یافت. افزایش ناگهانی در تقاضا همراه با کاهش نرخ‌های بهره نشان می‌دهد که مخاطره کلی در رفتار دولت - علی‌رغم افزایش بدهی‌هایش بسیار کاهش یافته است. هر چقدر که جامعه با نهادهای جدید و به خصوص با پیش‌بینی‌پذیری آنها و تعهد

Robert Barro, "Government Spending, Interest Rates, Prices and Budget Deficits in the UK, 1701-1918", *Journal of Monetary Economics*, 20(Sep, 1987), PP. 221-48.

به صیانت از حقوق از سوی این نهادها بیشتر آشنا شد، انتظارات مربوط به اقدامات آینده نیز بیشتر نمایانگر نظام جدید گشتند.

این تغییر در انتظارات، خود را به شکلی بی‌واسطه در تحولات بازار سرمایه نشان داد. شالوده‌های نهادی جدید برای تأمین مالی عمومی، به شکل شفاف و بی‌سابقه، تعهدی موثق در دولت ایجاد کرد تا به قول و قرارهایش عمل کرده و از قالب‌های حقوقی موجود حمایت کند. با اینکه شرایط اقتصادی موجود مسلماً یکی از مؤلفه‌های مهم برای امکان افزایش بدهی‌های حکومت بودند ولی این شرایط به تنهایی نمی‌توانست ناگهانی بودن افزایش بدهی‌ها و اندازه آنها را توضیح دهد. با اینکه استیوارت‌های متأخر از لحاظ تأمین مالی بسیار موفق‌تر از اسلاف خود بودند، هیچ‌یک از وقایع قبل از انقلاب شکوهمند نمی‌تواند با تغییرات بی‌سابقه بازارهای سرمایه توسط آن انقلاب، قابل مقایسه باشد.

۶. پیامدهای انقلاب شکوهمند در بازارهای سرمایه خصوصی

فرض اصلی ما از این قرار است که تعهد کامل دولت نسبت به توافقات مالی‌اش، بخشی از تعهد بزرگ‌تر او برای صیانت از حقوق خصوصی بود. بدون شک صیانت از حقوق خصوصی یکی از عوامل عمده در تحولات نهادی در زمان انقلاب شکوهمند بود. چون داده‌های کلی مربوط به فعالیت‌های اقتصادی در آن زمان پراکنده هستند، نمی‌توانیم محک معتبری برای این فرض پیدا کنیم. با این حال مواردی در تأیید آن وجود دارد. ما شکل‌گیری بازارهای سرمایه خصوصی و نقش تحول‌خیز مبنای تأمین مالی در توفیقات اقتصادی بلندمدت را به عنوان شاهد برای فرض خود به کار می‌گیریم.

با اینکه واضح است نهادهای زیربنایی بازارهای سرمایه خصوصی تا چند قرن پیش از آن نیز سابقه داشته‌اند، اما بیشتر مورخین اقتصادی موافق هستند که بازارهای سرمایه خصوصی به اوایل قرن هجدهم تعلق دارند.^۱ ظهور بانک‌ها و مجموعه متمایز و رو به

۱. این بخش به خلاصه کردن نتیجه‌گیری‌های مقاله‌هایی دربارهٔ اوایل قرن هجدهم می‌پردازد. مثلاً رجوع کنید به:

T. S. Ashton, *An Economic History of England* (London, 1955); John Clapham, *The Bank of England* (New York, 1945); Phyllis Deane,

رشدی از اوراق بهادار، ابزارهایی نسبتاً مطمئن برای پس انداز کردن فراهم کرد که موجب جذب پس اندازهای شخصی به نظام مالی شدند. اشتون توضیح می‌دهد که این شرایط «به معنای کم‌شدن نگرانی افراد در قیاس با پدران شان ... برای نگهداری سکه، شمش و ظروف نقره در گاوصندوق‌ها یا خاک باغچه‌ها و باغها بود»^۱.

نهادهای مؤثر در رشد باثبات بازار استقراض بخش عمومی، موجب پدیدآمدن آثار بیرونی بزرگ و سازنده‌ای برای توسعه بازاری مشابه در استقراض بخش خصوصی شد. بانک انگلستان اندکی پس از شکل‌گیری واسطه‌گری در استقراض عمومی، اقدامات خود در بخش خصوصی را نیز شروع کرد. پس از آن بانک‌های بیشمار دیگری کار خود را شروع کرد. این توسعه بانکی موجب فراهم شدن ساختاری نهادی شد که پس اندازهای افراد بیشمار را یک کاسه کرد و واسطه‌گری بین قرض‌دهندگان و قرض‌گیرندگان را میسر ساخت. در اوایل قرن هجدهم طیف متنوعی از اوراق بهادار و اسناد قابل انتقال به وجود آمد که برای تأمین اعتبار فعالیت‌های مختلف به کار می‌رفت.^۲ فیلیس دین، شکل‌گیری بازارهای سرمایه خصوصی در کنار بازارهای سرمایه عمومی را به این شکل خلاصه می‌کند:

تأثیرات ثانویه معاملات مالی بانک انگلستان به نمایندگی از حکومت، به خاطر اسناد مالی جدیدی بود که ایجاد شده بود ... و چون [این ابزارها] از سوی یک قرض‌گیرنده صاحب اعتبار منتشر می‌شدند، به سهولت قابل فروش بودند. از طرفی تأثیر معاملات بانک

The First Industrial Revolution (2nd edn., Cambridge, 1979); Dickson, Financial Revolution; Peter Mathias, The First Industrial Nation (2nd edn., London, 198; and E. Powell, The Evolution of the Money Market: 1385-1915 (London, 1966).

1. Ashton, Economic History, P. 178. 2.

۲. «جوهره انقلاب مالی اوایل قرن هجدهم، به وجود آمدن طیف متنوعی از اوراق بهادار بود که شرکت‌های تجاری و مالی جدید، شرکت‌های تجاری ذی‌صلاحت، بانک‌های شراکت، شرکت‌های بیمه و غیره از طریق آن توانستند به شکلی منعطف و ایمن به سرمایه‌گذاری و برچیدن سرمایه‌گذاری خود بپردازند»:

Deane, *Industrial Revolution*, P. 185.

انگلستان، تسهیل در شکل‌گیری شیوه‌های پیوند دهندهٔ پس‌اندازها با سرمایه‌گذاری از طریق به وجود آوردن ذخیرهٔ قابل توجهی از اوراق قابل فروش بود که پس‌اندازکنندگان جدید می‌توانستند آنها را خریداری کنند. به همین شکل سپرده‌های منابع خصوصی نیز می‌توانست به صورت پایه‌ای برای اعتباردهی بیشتر به بخش خصوصی به کار رود.^۱ در نتیجه بازارهای سرمایه‌ای خصوصی شکوفا شدند.

چند دسته از شواهد، ادعاهای ما را تأیید می‌کنند. اول از همه بررسی نرخ‌های بهره و وام‌های مختلف خصوصی نشان می‌دهد که این نرخ‌ها تقریباً همپای نرخ‌های اعتبارات دولتی تغییر کرده‌اند.^۲ تنزل نرخ‌های خصوصی به افزایش تعداد طرح‌ها و شرکت‌های اقتصادی انجامید و به این دلیل انباشت سرمایه را تسریع کرد. طبق نتیجه‌گیری پرسنل^۳ نیز، «انباشت سرمایه در قرن هجدهم که روند کاهشی نرخ‌های بهره ... به وضوح آن را نشان می‌داد، از این لحاظ به مثابهٔ یک دستاورد اجتماعی و اقتصادی بزرگ محسوب می‌شود». متأسفانه داده‌های نیمهٔ اول قرن هجدهم - برخلاف نیمهٔ دوم این قرن - ناقص بوده و برای دورهٔ قبل از انقلاب شکوهمند، تقریباً اصلاً وجود ندارد.

دومین شاهد، شروع معاملات اوراق بهادار در مقیاس وسیع در این دوره است.^۴ شکل ۱ رشد یکی از مؤلفه‌های بازار یعنی اوراق بهادار کوتاه‌مدت را نشان می‌دهد. در اوایل دههٔ ۱۶۹۰، میزان این اوراق بهادار به طور متوسط ۳۰۰۰۰۰ پوند در سال بود. ۱۰ سال بعد، مقدار متوسط آنها به ۳۴۰۰۰۰۰ پوند و در اوایل دههٔ ۱۷۱۰ به یازده میلیون پوند در

1. Deane, *Industrial Revolution*, p. 185.

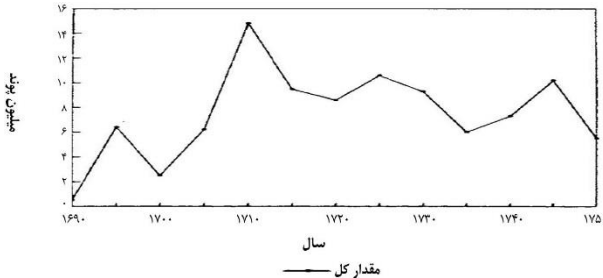
2. Clapham, *Bank of England*; L.S. Pressnell, "The Rate of Interest in the 18th Century", L.S. Pressnell, ed., *Studies in the Industrial Revolution* (London, 1960), P.181; and Homer, A. "History of Interest Rates".

3. Pressnell, "Rate of Interest", p. 181.

۴. به گفته دیکسون «ایجاد یک بازار اوراق بهادار در دورهٔ ۱۶۸۸ تا ۱۷۵۶ در لندن یکی از مهم‌ترین جنبه‌های انقلاب مالی بود». نگاه کنید به:

Dickson, *Financial Revolution*, P. 457.

سال رسید. با اینکه چنین رشدی پس از سقوط حباب دریای جنوب^۱ دوام پیدا نکرد، ولی با این حال بازار اوراق بهادار در فاصله سال‌های ۱۷۱۵ تا ۱۷۵۰ باز هم بسیار بزرگ‌تر از دوره قبل از انقلاب بود.^۲



شکل ۱. رشد بازار اوراق بهادار در فاصله سال‌های ۱۶۹۰ تا ۱۷۵۰

منبع:

P.G.M.Dickson. The Financial Revolution in England (London, 1967), Appendix C.

سومین شاهد، رشد و گسترش بانک‌ها در این دوره است. در لندن بلافاصله پس از بانک انگلستان، بانک‌های متعددی تأسیس شدند. تعداد این بانک‌ها تا پایان دهه ۱۷۲۰ به ۲۵، تا پایان دهه ۱۷۵۰ به ۳۰، تا دهه ۱۷۷۰ به ۵۰ و تا سال ۱۸۰۰ به ۷۰ عدد رسید. با اینکه در نواحی خارج از لندن، بانک‌ها فقط پس از سال ۱۷۵۰ به نحو چشمگیر افزایش یافت، اما اشتون عقیده دارد که بسیاری از این نواحی خیلی قبل از آن با بازار سرمایه

1. South Sea Bubble

۲. شرکت دریای جنوب یکی از شرکت‌های انگلیسی بود که در سال ۱۷۱۱ با سرمایه‌گذاری خصوصی - عمومی و با هدف کاهش هزینه‌های بدهی عمومی و یکپارچه کردن آن تأسیس شد. این شرکت از امتیاز انحصاری تجارت با آمریکای جنوبی و جزایر نزدیک آن برخوردار بود و وجه تسمیه آن نیز همین بود. سهام این شرکت که در سال‌های نخست رشدی خیره‌کننده پیدا کرد، در حدود سال ۱۷۲۰ با افتی شدیدی رو به رو شد که از آن به «حباب دریای جنوب» یاد می‌شود - مترجم.

ملی ادغام شده بودند.^۱ حواله‌ها و سفته‌های بانک‌های داخلی، سهم مهمی در تجارت در کلیه بخش‌های انگلستان و ولز داشت. اما استفاده گسترده از آنها در هیچ‌جا به اندازه شمال غربی نبود. فراگیربودن حواله‌ها احتمالاً دلیل ظهور نسبتاً دیر هنگام بانکداری رسمی در این بخش از کشور بوده است.^۲

آخرین مجموعه از شواهد، به فعالیت‌های بانک انگلستان در بخش خصوصی و در سه حوزه مربوط می‌شود. الف) حواله‌های تنزیل شده.^۳ شکی نیست که داده‌های منظمی درباره عملیات تنزیلی بانک وجود ندارد. با این حال گزارش‌های پراکنده‌ای موجود است که رشد قابل توجه فعالیت‌ها در چند دهه اول عملیات بانکداری را تأیید می‌کند. داده‌های سال ۱۶۹۹، حجم سفته‌های تنزیل شده را از این قرار نشان می‌دهد: ۸۵۳۴ پوند از ۱۳ تا ۳۱ ژوئن؛ ۱۴۰۰۰ پوند از ۲۷ ژوئن تا ۴ جولای. در سال ۱۷۳۰ مقدار میانه روزانه بیش

1. See Charles P. Kindleberger, *Financial History of Western Europe* (London, 1984), P.74; and Mathias, *Industrial Nation*.

اولین بانک خارج از لندن به نقل از ماتیاس در بریستول (۱۷۱۶) تأسیس شد و تعداد این بانک‌ها تا قبل از سال ۱۷۵۰ کمتر از ۱۲ بود. با این حال در ۱۷۸۴ تعداد آنها به ۱۲۰ و در ۱۸۰۰ به ۳۷۰ رسید:

Mathias, P. 151.

2. Ashton, *Economic History*, P. 185.

ادعای اشتون نیز با بررسی اسناد اعتباری دیگری غیر از آنچه توسط بانک‌ها فراهم شده است، تأیید می‌شود. اندرسون به هنگام بحث در مورد حواله‌های داخلی تذکر می‌دهد که وضعیت حقوقی این حواله‌ها در سال‌های اولیه قرن هجدهم پیشرفت چشمگیر داشت. «به رسمیت شناختن حواله‌ها به عنوان ابزارهای پرداخت قابل انتقال، یکی از نقاط عطف تعیین‌کننده در توسعه نظام اعتباری انگلستان بود. . . . چنین تجربه‌ای موجب شد که حواله‌های بانکی در نظام برات‌های دوستانه بدون وجود دین (accommodation paper) که بسیار به تقاضای پول از طرف مردم حساس بود، به یک سند اعتباری تبدیل شوند»:

B. L. Anderson, "Money and the Structure of Credit in the 18th Century," *Business History*, 85 (No. 1, 1970), P. 90.

3. discounted bills

از ۱۰۰۰۰۰ پوند و در ۱۷۶۰ بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ پوند بود.^۱ (ب) سفته‌های در گردش^۲. در خلال قرن هجدهم، سفته‌های بانکی ابتدا در لندن و پس از آن در سراسر انگلستان به یکی از اسناد اصلی مبادله تبدیل شدند.^۳ در دو سال اول فعالیت بانکی، حجم سفته‌ها به حدود ۷۶۰۰۰۰ پوند رسید (جدول ۵). این سفته‌ها تا سال ۱۷۲۰ هر ۲۹۰۰۰۰۰ پوند و در سال ۱۷۳۰ و طی چند دهه بعد به بالای ۴۵۰۰۰۰۰ پوند رسیدند. (ج) حساب‌های برداشت^۴. این شکل ابتدایی از سپرده دیداری^۵ ظاهراً حدود ۲۰ سال پس از تأسیس بانک به شکل نظام‌یافته درآمد.^۶ همانطور که در جدول ۵ دیده می‌شود، حساب‌های برداشت در اواخر دهه ۱۶۹۰ چندان قابل توجه نبودند در حالی که تا سال ۱۷۲۰ به بیش از یک میلیون و تا سال ۱۷۲۰ به دو میلیون پوند رسیدند. به طور خلاصه باید گفت که بانک عملیات خود را به چندین نوع از اعتبارات خصوصی تعمیم داد. در سال ۱۷۲۰ یعنی اندکی بیش از ۲۵ سال پس از تأسیس بانک، مجموع این عملیات به حدی قابل توجه رسید که نشانه رشد مداوم خدمات مالی برای فعالیت‌های اقتصادی در بخش خصوصی بود.

1. Clapham, *Bank of England*, P. 126.

2. notes in circulation

۳. با اینکه سایر بانک‌ها نیز سفته منتشر می‌کردند، بزرگ‌ترین منبع مورد مطالعه ما در دوره مورد نظر، بانک انگلستان بوده است. در طول این دوره، این سفته‌ها قابل تبدیل به طلا شدند. نگاه کنید به:

D.M. Joslin, "London Private Bankers, 1720-1785," in E. M. Course –Wilson, ed., *Essays in Economic History*, Vol. 2. PP. 340-59.

4. drawing accounts

5. demand deposit

۶. تنها سالی که قبل از ۱۷۲۰ توسط کِلِهام ذکر شده است، سال ۱۶۹۸ است.

جدول ۵. سفته‌ها و حساب‌های برداشت در بانک انگلستان در دوره ۱۶۹۸ تا ۱۷۵۰
(هزار پوند)

سال	سفته‌های در گردش	حساب‌های برداشت
۱۶۹۸	۱۳۴۰	۱۰۰
۱۷۲۰	۲۹۰۰	۱۳۰۰
۱۷۳۰	۴۷۰۰	۲۲۰۰
۱۷۴۰	۴۴۰۰	۲۹۰۰
۱۷۵۰	۴۶۰۰	۱۹۰۰

تذکر: اعداد مربوط به سال‌های ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۰، میانگین‌های پنج ساله بعد از سال ذکر شده هستند.

منبع:

John Clapham, *The Bank of England: A History* (New York, 1945),
Vol, 1: 1694-1797.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که رشد بازارهای سرمایه خصوصی همگام با بازارهای سرمایه بخش عمومی صورت گرفته است. رشد این بازارها موجب بسیج پس‌اندازهای تعداد کثیری از افراد شده و در مدت نیم قرن خدمات مالی را در یک بازار یکپارچه ملی ایجاد کرد. ظاهراً این منابع مالی موجب تأمین مالی فعالیت‌های متنوعی شده و نقشی خطیر در انبساط مالی در قرن مذکور داشته‌اند.^۱ با اینکه چنین فعالیت‌هایی را برای سال‌های قبل از ۱۷۵۰ به آن شکل که برای پس از ۱۷۵۰ مورد تحقیق قرار گرفته‌اند،

۱. شواهدی افزون بر این می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در حمل و نقل را در بر گیرد که در آن زمان افزایش چشمگیری داشتند. در سال ۱۷۲۴ حدود ۱۱۶۰ مایل (تقریباً ۱۸۵۰ کیلومتر) راه آبی قابل کشتیرانی - یعنی دو برابر طول آن در یکصد سال پیشتر - وجود داشت. نگاه کنید به:

Ashton, *Economic History*, P.73; Mathias, *Industrial Nation*, P.100.

با اینکه «عمر کانال‌کشی‌ها معمولاً حدود نیم قرن برآورد می‌شود اما کانال‌ها ناگهان در ۱۷۵۰ پدیدار نشده بلکه حاصل تلاشی رو به رشد و سخت بوده‌اند»:

Mathias, *Industrial Nation*, P.10.

ماتیاس و اشتون هر دو خاطر نشان کرده‌اند که دو مقطع شکوفایی برای آبراهه‌ها در این دوره وجود داشته است، یکی در ابتدای قرن و یکی بین ۱۷۱۸ تا ۱۷۲۰.

به دقت بررسی نکرده‌ایم، اما به نظر می‌رسد که سال ۱۶۸۸ را بیش از سال ۱۷۵۰ می‌توان نقطه عطفی در این زمینه دانست. این رشد تا آنجا که به فرض اصلی ما مربوط باشد، نشان می‌دهد که تلاش‌های انجام گرفته برای تداوم حقوق خصوصی صیانت شده، تا حد زیادی موفقیت‌آمیز بوده‌اند. اگرچه شواهد موجود را نمی‌توان در تشخیص میزان دقیق امنیت حقوق خصوصی به کار برد، اما به هر حال از این شواهد معلوم می‌شود که این مهم تا حد زیادی به وقوع پیوسته است. لازم است که در تحقیقات آینده دربارهٔ این بازارها، آزمون نظام‌یافته‌تری انجام شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به ارائه گزارشی مختصر از تحولات موفقیت‌آمیز در قالب‌های نهادی پرداختیم که موجب تحقق رشد اقتصادی در اوایل دوران تجدد انگلستان شدند. البته از بررسی‌های مربوط به یک‌صد سال جنگ داخلی و انقلاب معلوم شد که این نوآوری‌های نهادی، خودبه‌خود نبوده، برعکس به شکل اجباری و تا حدی خشونت‌آمیز به دربار تحمیل شدند. البته دربار تقریباً در این محاصمه پیروز شد. ارتش انگلستان همواره در سلطهٔ دربار بود و همین موضوع باعث تفاوت‌های آیندهٔ سیاسی و اقتصادی این کشور، به ویژه در مقایسه با اسپانیا و فرانسه شد.

نشان داده‌ایم که چگونه می‌توان نهادهای حاکم بر جامعه را درون‌زا در نظر گرفت. محدودیت‌های مالی دربار و نیاز آن به درآمد و مشکلات ناشی از عدم همکاری مجلس با دربار، شرایطی نامطمئن را برای حقوق خصوصی به وجود آورد که در آن ثروت و رفاه شهروندان در معرض مخاطره بود. قبل از انقلاب شکوهمند، نهادهایی همچون تالار برگزیدگان، پادشاه را به شیوه‌ای قادر به تغییر حقوق خصوصی به نفع خود می‌کرد که مجلس را وا می‌داشت برای حفظ منافعش در برابر آن مقاومت کند.

پیروزی طرفداران مجلس در انقلاب شکوهمند، با توجه به ابزارهای کسب پیروزی و انگیزه‌هایی که داشت به پنج مورد تغییر نهادی عمده انجامید. اول از همه موجب حذف سرمنشأ مصلحت‌اندیشی‌ها یعنی نظام مالی ابتدایی موجود در آن دوران و در نتیجه حذف بحران‌های مالی ناشی از آن شد. دوم آنکه با محدود کردن اختیارات قانونگذارانه و قضایی

پادشاه، توانایی او را برای تغییر دادن قوانین پس از صدور حکم و بدون جلب موافقت مجلس کاهش داد. سوم اینکه اعضای مجلس دوباره برتری خود را برای تنظیم مالیات‌ها به دست آورده و اختیارات شاه در تغییر میزان مالیات‌ها به صورت یک‌جانبه از میان رفت. چهارمین تغییر عمده، احراز اطمینان نمایندگان مجلس از نقش خود در تخصیص منابع مالی و نظارت بر چگونگی صرف شدن آن منابع بود. شاه باید حالا از جایگاهی هم‌تراز با مجلس به تعامل دست می‌زد و در این تعامل حتی مجلس به خاطر امکان ایجاد تهدید جدی برای حاکمی که به خوبی با موازین آن کنار نمی‌آمد، نسبت به پادشاه مزیت داشت. پنجم آنکه اعضای مجلس با ایجاد توازن بین مجلس و دربار - به جای حذف دربار آن‌گونه که پس از جنگ داخلی رخ داد - محدودیت‌هایی نیز بر سر راه اقدامات خودکامانه مجلس وضع کردند. این تغییرات در کنار هم تا حد زیادی پیش‌بینی تصمیمات دولت را ممکن ساخت.

آنچه حکومت را به قول و قرارهای خود، به ویژه به مصادره نکردن دارایی‌ها یا بازپرداخت بدهی‌ها پایبند کرد، جایگاهی بود که صاحبان ثروت برای بیان حقوق خود از طریق نمایندگان‌شان در مجلس به دست آورند. به این ترتیب هرگونه تغییراتی فقط در صورتی عملی می‌شد که منافع صاحبان ثروت را نیز برآورده می‌کرد. افزایش تعداد کسانی که قدرت و تو داشتند نشان می‌داد که بخش بزرگ‌تری از موکلان ملت می‌توانستند از خود در برابر تعرض سیاسی محافظت کرده و در این شرایط، مجال چندانی برای رفتارهای فرصت‌طلبانه دولت وجود نداشت.

در سرگذشتی که گفته شد، بین «ظهور آزادی‌های سیاسی و مدنی» و «آزادی اقتصادی» پیوندی ناگسستنی وجود داشت. رفتار فرصت‌طلبانه دربار در اغلب موارد با سوءاستفاده از حقوق سیاسی مخالفان صورت می‌پذیرفت. شاه مردم را بدون دلیل زندانی می‌کرد یا قبل از محاکمه به مدت‌های طولانی در حبس نگاه می‌داشت و مبالغ کلانی برای آزادی ایشان به قید ضمانت تعیین می‌کرد تا هزینه‌های مخالفت با دربار را سنگین کند. در نتیجه، حمایت از آزادی‌های سیاسی به عنوان مؤلفه‌ای از مجموعه حمایت سیاسی از حقوق اقتصادی به منصف ظهور رسید.

درس اصلی پژوهش ما از این قرار است: نهادهای اصلی دولت انتخابی^۱ - یعنی مجموعه‌ای بدون ابهام از چندین صاحب حق و تو در کنار تقدم حقوق عرفی بر مناسبات اقتصادی - در نهایت تأثیری بی‌چون و چرا بر نزاع بر سر مهار کردن قدرت دولت دارند. توفیق صاحبان دارایی و تجار به شکل‌گیری نهادهایی منجر شد که همزمان به تخفیف انگیزه‌های دربار برای یافتن منابع درآمدی جدید و نیز به تقید چشمگیر در رفتار دولت (حضور پادشاه در کنار «مجلس» به جای پادشاه به تنهایی) کمک کردند. هرچند این نوآوری‌های نهادی توانست افول قدرت دربار و قدرت گرفتن مجلس در نیمه بعدی قرن هجدهم را پیش‌بینی کند ولی به خوبی در برقراری توازن قوا در دوره شصت ساله پس از آن موفق بود. تعهدات نهادی انگلستان در آن دوره در حوزه صیانت از حقوق، نسبت به قرن قبل از آن یا در مقایسه با سایر حکومت‌های مستبد در قاره اروپا بسیار معتبرتر بود. شواهد مربوط به بازارهای سرمایه به خوبی این مدعا را تأیید می‌کنند.

تحقیقات جدید که عملکرد اقتصادی فرانسه پیش از انقلاب فرانسه را بسیار برجسته نشان داده‌اند، منجر به رواج تفسیرهای سنتی و ابتدایی از سرگذشت اقتصادی انگلستان و نیز فرانسه شده‌اند.^۲ اگر عملکرد اقتصادی فرانسه و انگلستان تقریباً هم‌پایه بوده است، تنها می‌توان نتیجه گرفت که نهادها به خودی خود - و در واقع تغییرات نهادی به شکلی که ما توصیف کردیم - آنچنان دگرگون‌کننده نبوده‌اند. همچنین ساختار اداری پیچیده به جا مانده از لویی چهاردهم نمی‌توانست آنچنان مانعی بر سر راه رشد اقتصادی باشد. نتیجه‌گیری‌های تحقیقات مزبور با غفلت از عواقب بعدی همراه بوده است. بدون شک تغییرات نهادی انقلاب شکوهمند، انگیزه‌های استیلای بریتانیا و سلطه آن بر جهان را باعث شد. انگلستان بدون انقلاب مالی و بدون منابع مالی حاصل از رشد بدهی‌های حکومت در سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۷ قادر به شکست دادن فرانسه نبود و در جنگ بعدی نیز

1. representative government

2. See, for example, F. Crouzet, "England and France in the Eighteenth Century" in Max Hartwell, ed., *Causes of the Industrial Revolution in England* (London, 1967).

(۱۷۰۳ تا ۱۷۱۴) که توانست به عنوان قدرت برتر دنیا شناخته شود، امیدی به پیروزی‌اش نمی‌رفت.^۱

فرانسه نیز همچون انگلستان با بحران‌های مداوم مالی روبرو بود و لوئی چهاردهم نیز در اوایل حکومتش با موکلان خود بر سر کسب درآمد بیشتر برای دربار به توافق رسید. با این حال توفیق لویی موقتی بود، ریشه در تحولات بنیادین نهادی نداشت و در قیاس با توفیقات انگلستان در این زمینه اصلاً قابل مقایسه نیست. نظام اقتصادی فرانسه در آن زمان، دوران عاریتی خود را می‌گذراند و بالاخره تناقضات نهادی حل و فصل نشده، منجر به ورشکستگی و انقلاب در آن کشور شد.^۲

مقایسه نرخ‌های رشد به تنهایی برای قضاوت درباره یکسان بودن اوضاع اقتصادی این دو کشور کافی نیست. فرانسه با اینکه در سال ۱۶۹۰ قدرت بزرگ اروپا محسوب می‌شد، اما در قرن بعد قدرت و جایگاه خود را در مقایسه با انگلستان از دست داد. با شروع قرن هجدهم، جنگ‌های دیگری نیز رخ داد به طوری که فرانسه در سال ۱۷۶۵- در پایان جنگ ۷ ساله که شکست تحقیرآمیزی را در برابر انگلستان تجربه کرد - مستعمرات خود در قاره جدید (کانادا و لوئیزیانا) را از دست داده و آنچنان به درماندگی مالی دچار شد که تا پس از انقلاب نتوانست از چنگال آن رهایی یابد. تفاوت بین نظام اقتصادی این دو

1. Dickson, *Financial Revolution*.

2. See David Bien, "Office, Crops, and a System of State Credit: The Uses of Privilege under the Ancient Regime," in K. Baker, ed., *The French Revolution and the Creation of Modern Political Culture* (New York, 1987), Vol. 1, PP. 89-114; Philip Hoffman, "Taxes, Fiscal Crises, and Representative Institutions: The Case of Early Modern France," manuscript, California Institute of Technology, 1988; and Hilton and Daniel Ingberman, "Trying the King's Hands," manuscript, University of Pennsylvania, 1987.

کشور در میانه قرن هجدهم بسیار زیاد است: فرانسه در سال ۱۷۶۵ در معرض ورشکستگی بود در حالی که انگلستان در آستانه انقلاب صنعتی قرار داشت.^۱ ادعای بیش از حد، همیشه همراه‌کننده است. اگر استیوارتها پیروز شده بودند آیا انگلستان نیز از روال سایر کشورهای اروپا پیروی می‌کرد؟ آیا در آن صورت اولین انقلاب صنعتی در انگلستان به وقوع می‌پیوست؟ می‌توان داستانی خلاف واقع ساخت که قدرت بنیادین حقوق مالکیت در انگلستان و حقوق عرفی ظهور کرده از دل مگناکارها را مهم‌تر جلوه دهد و آن را دلیل محدودشدن رفتار دربار و ظهور «دولت مسئولیت‌پذیری» بداند که به اجبار مسئولیت‌پذیر شد. کسانی نیز ممکن است به نظام اقتصادی قدرتمند انگلستان در قرن هفدهم (به ویژه در حوزه محلی) اشاره کنند که علی‌رغم عدم اطمینان‌های اشاره شده در مقاله ما، برقرار بود. در این باره نه یک نظریه قاطع در حوزه رشد اقتصادی وجود دارد که بتواند شرایط لازم و کافی را معلوم کند و نه شواهدی کافی برای ساختن یک داستان خلاف واقع. با این حال از شواهد تاریخی و مشاهدات جهان سوم می‌توان قانع شد که یکی از شروط ضروری برای ایجاد نظام‌های اقتصادی جدید - که به تخصصی شدن و تقسیم نیروی کار (و در نتیجه به بدهبستان‌های غیرشخصی) وابسته‌اند - توانایی اجرای قراردادهایی مطمئن از لحاظ زمانی و مکانی است. این شرط می‌تواند اندک‌بودن هزینه‌ها در هر مبادله‌ای را تضمین کند. ایجادکردن بازارهای سرمایه‌ای غیرشخصی (غیروابسته به شخص) مهم‌ترین بخش از شواهدی است که

۱. کار جدید و البته مجادله برانگیز جفری ویلیامسون نیز تأییدی بر این مدعاست، او در کار خود نشان می‌دهد که نرخ‌های رشد بریتانیا با شروع جنگ‌های طولانی در برابر فرانسه افزایش یافت و با اتمام جنگ با ناپلئون فروکش کرد. اگر نرخ‌های رشد انگلستان در این دوره چندان از فرانسه بیشتر نبوده است، توانایی آن برای صرف مخارج بیشتر در جنگ - بدون ایجاد دردهای مالی - نمایانگر مصرف و سرمایه‌گذاری داخلی کمتر و در نتیجه عمل کردن علیه رشد اقتصادی است. در عوض، فرانسه نزدیک به ورشکستگی، حیاتی عاریتی داشت، نگاه کنید به:

Jeffrey G. Williamson, "Why Was British Growth so Slow During the Industrial Revolution?", this JOURNAL, 64 (Sept, 1983), PP. 687-712.

ضرورت تحقق این شرط (قراردادهای مطمئن) را ثابت می‌کند. ما چگونگی و سرگذشت پیدایش این نهادها در انگلستان را بیان کردیم.

به عنوان شاهدی برای رد فرضیه‌ی خلاف واقعی که ذکر شد، باز هم به انقلاب مالی اشاره می‌کنیم. تغییر ابعاد مالی حکومت در مدت زمانی بسیار کوتاه، تجدید سازمان در مؤلفه‌های بنیادین قانون اساسی را نشان می‌دهد. چون انقلاب مالی در توفیق بلندمدت انگلستان نقشی خطیر داشت، می‌توان تلویحاً دریافت که حتی اگر سایر عوامل در نهایت انگلستان را در زمان استیوارتها به پیروزی سوق داده باشند، نقش آنها بسیار کندتر و کم‌اهمیت‌تر از آن مؤلفه‌های بنیادین بوده است.

به این ترتیب نشان دادیم که نهادها چگونه در ممکن ساختن رشد اقتصادی و آزادی سیاسی، نقشی مهم بازی کردند. علاوه بر این به نظر می‌رسد که طبق بررسی‌های ما درباره‌ی انگلستان قرن هفدهم و عملکرد تاریخی سایر کشورها و نیز سوابق کشورهای جهان سوم در حال حاضر، تعداد شرایطی که بستر شکل‌گیری حقوق تضمین شده و در نتیجه بستر رشد اقتصادی را فراهم می‌کنند، نسبتاً معدود بوده و به همین دلیل این شرایط شایسته‌ی شناسایی و بذل توجه بیشتری هستند.